

عوامل پنهان خطا در تضعیفات رجالی

احسان پورنعمان*

چکیده:

تضعیفات رجالی، پرحاشیه‌ترین بخش علم رجال است. جارحان فقط در پاره‌ای از موارد به عوامل تضعیف راویان اشاره کرده‌اند. توجه به رفتار عملی اصحاب در برخورد با این دسته متهم به ضعف و از دیگر سو، توجه به اختلاف فراوان رجالیان با یکدیگر، سرآغاز تشکیک و ایجاد سؤالی در این زمینه است. آیا به راستی تمامی این تضعیفات صحیح و مطابق واقع‌اند یا برخی عوامل پنهان، رجالیان را به اشتباه انداخته است. بررسی تاریخ حدیث شیعه نشان می‌دهد، سلسله عواملی همراه هم یا به تنهایی سبب می‌شد رجالیان در مورد فردی به اشتباه بیفتند. این نکته از متن کتب رجالی و گزارشات ایشان قابل استنباط و اثبات است. نتیجه این اشتباه از تشکیک و خرده‌گیری تا شدیدترین تضعیفات متغیر بود. در این صورت، استادان و شاگردان وی نیز مورد سؤال واقع شده و در نتیجه این اشتباه، کوله‌بار حدیثی همگی ایشان مورد تشکیک واقع می‌شد. با توجه به اهمیت این موضوع، در این مقاله سعی می‌شود با معرفی این عوامل و نمونه‌های عملی آن، اعتماد کلی و قطعی بر تضعیفات مورد تشکیک واقع شود و رویکردی برای مطالعه بیشتر این تضعیفات فراهم گردد.

کلیدواژه‌ها: رجال‌شناسی، وثاقت و ضعف، تضعیفات، جرح.

* دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشکده اصول‌الدین قم / ehsanarts@yahoo.com

مقدمه

تضعیفات پرحاشیه علم رجال، اجتهادی‌ترین بخش این علم است. این تضعیفات در اصل از این عوامل هشت‌گانه نشئت می‌گیرد:

کذب و وضع حدیث (نجاشی، 1407ق، فقره 594 و 620)، فساد مذهب (همان، فقره 192)، فساد روایت (فقره 686)، تخلیط (فقره 1019، 332 و 434)، روایت کردن از ضعفا (فقره 313)، داشتن احادیث منکر (فقره 183)، روایت کردن از افراد مجهول (فقره 149) و روایت کردن احادیث مرسل (فقره 192). این دلایل گاهی به تنهایی سبب تضعیف راوی می‌شوند و گاهی از درجه وثاقت وی می‌کاهند. در بیشتر موارد جمع چند عامل، سبب تضعیف راوی شده است. تعاریف و محدوده هر کدام از این عوامل، مبحثی جداگانه بوده که در جایگاه خود بیان شده است.

بررسی جامع تضعیفات رجالی، سرآغازی بر تشکیک در صحت کلی آنهاست. در برخی موارد، این تضعیفات از آنجا نشئت می‌گرفت که شخصیت راوی به دلایلی در هاله‌ای از ابهام بود و معاصران، شبهاتی را در مورد وی مطرح کرده بودند؛ در مواردی هم این شبهات به تضعیف وی منتهی شده بود. گرچه در مواردی، دشمنان این افراد و یا جامعه اهل سنت، منشأ این همه‌ها بودند ولی در بیشتر موارد، این جریان‌ها در جامعه شیعه رخ می‌داد. صاحبان کتب رجالی هم که پس از سالیانی دراز و با بررسی کتب رجالی گذشته و نقد محتوایی آثار راوی، به جرح و تعدیل می‌پرداختند، گاهی به این اشتباهات دچار می‌شدند. بدین سبب، موضوع اصلی مقاله در مورد تضعیفات است که زاوی مقصر نبوده و جارج به سبب اطلاعات غلطی که وجود داشته، نتیجه‌ای اشتباه گرفته است.

یکی از دلایل به چالش کشیدن بخش عمده‌ای از تضعیفات، سلسله عوامل دیگری است که می‌توان آن‌ها را عوامل پنهان خطا در تضعیفات نامید. دلیل اصلی عدم اشاره به این عوامل در کتب رجالی، پنهان ماندن آن از دید جارحان است. این سلسله عوامل پنهان، شخصیت برخی راویان را مورد هجوم قرار داده، و سبب بروز تضعیفات بی‌پایه شده است. در این مختصر سعی می‌شود برجسته‌ترین عوامل پنهان مؤثر بر تضعیفات معرفی و واکاوی شود.

اهمیت بحث

وجود این عوامل سبب نمی‌شود تمامی تضعیفات کتب رجالی را باطل دانست، بلکه باید با تعمق بیشتری تضعیفات را بررسی، و احتمال وجود اشتباهات را پی‌جویی کرد. ضرورت این پی‌جویی به سبب تأثیرگذاری فراوان این اشتباهات بر میراث حدیثی شیعه است. با وجود هر تضعیف اشتباه بسته به میزان روایات راوی، ممکن است ده‌ها یا صدها حدیث را به وادی ضعف بکشاند.

در این ورطه باید اشاره کرد، پالایش میراث حدیثی با شکل‌گیری جامعه حدیثی شیعه آغاز شده و تاکنون ادامه دارد و این نگرش سبب نمی‌شود به مجموعه حدیثی شیعه به چشم تقدس نگریسته شود، اما پالایش در زمینه‌ای صورت می‌پذیرد که قسمت اعظم مجموعه‌ای صحیح فرض شود.

تضعیفات رجالی مستند شبهاتی است که امروزه پیرامون میراث حدیثی شیعه مطرح می‌گردد و دسته‌ای به اشتباه عوامل تضعیف را منحصر در کذب و وضع معرفی می‌کنند. نتیجه این رویکرد مترادف دانستن راوی ضعیف با کذاب و وضاع، و حدیث ضعیف با موضوع‌عاست. به تبع این نگرش، میراث حدیثی شیعه آغشته از احادیث چنین افرادی معرفی می‌شود. ایراد وارد بر این دیدگاه این است که صاحبان کتب رجالی متقدم، چنین دیدگاهی را در مورد راوی ضعیف نداشته و در موارد بسیاری، نقل از راوی ضعیف را صحیح دانسته‌اند. (همان، فقرات 75، 76، 86، 942، 891 و 1117/طوسی، بی‌تا، فقرات 9، 91، 620، 621، 625 و 627/بن‌غضائری، 1364ش، ج 1، ص 52، 54، 56، 61، 66 و 67/کشئی، 1348ش، فقرات 153 و 1014) سپس با رویکرد عالمان شیعه به روش راوی‌محوری، ضعف این راویان را به تمامی روایات ایشان سرایت دادند؛ بنابراین، روشن‌سازی عوامل ذیل، گامی بر رفع شبهات پیرامون میراث حدیثی شیعه است.

در مرحله اول، تبیین صحیح سلسله عوامل آشکار تضعیفات، لازمه این روش‌نگری است؛ باید این نکته تبیین گردد که دسته عوامل آشکار (به جز کذب و وضع) ممکن است در وجود راویان درستکار و متقی نیز وجود داشته باشد. به این معنی که ضعف در مرحله اول به حیثیت اجتهادی راوی نظر دارد. (همانند اتهام نقل از ضعفا به عیاشی و کشئی در حال توصیف آنان به ثقة عین: نجاشی، 1407ق، فقرات 944 و 1018/یا همانند

اتهام ضعف حدیث‌پژوهی و تخلیط و حتی تضعیف ابن‌بیطه با تأکید بر منزلت والا و علم و فضل فراوانش، همان، فقره (1019)

در مرحله دوم باید عوامل پنهان تضعیفات اشتباه تبیین گردد. این سلسله عوامل گاهی به صورت مجزا و گاهی دست در دست هم فضایی را شکل می‌داد تا رجالیان به تضعیف راوی معتقد گردند. شناخت این عوامل پنهان به شکل‌دهی ترسیم ذهنی در مورد تاریخ حدیث شیعه نیز کمک شایانی می‌کند؛ بنابراین اولویت طرح مبحث با این دسته عوامل تضعیفات است.

پیشینه بحث

مرحوم کشی از دقیق‌ترین عالمان شیعی است. وی، اولین فردی است که برای به چالش کشیدن تضعیفات رجالی از همین روش سود می‌برد. ایشان با فضا سازی بسیار دقیق از بستر تاریخی نقل احادیث شیعه و عوامل پنهان مؤثر بر تضعیفات، مخاطب را به جایگاهی می‌رساند که بطلان بسیاری از تضعیفات را به خوبی حس کند. پیام پنهان مستتر در کتاب او این است که بررسی تضعیفات رجالی در غیر از زمینه تاریخ حدیث شیعه بيمودن راه خطاست، زیرا تضعیفات رجال در این زمینه به وجود آمده، و زوایدی یافته است. در صورتی که این تضعیفات در همین زمینه واکاوی نشود، سبب اتهام به میراث حدیثی شیعه می‌شود.

روش بحث

در ابتدا توجه دادن به دو نکته، سرآغاز تشکیک در برخی تضعیفات است. اختلافاتی که رجالیان با یکدیگر بر سر تضعیف یک راوی دارند و از سوی دیگر، توجه به رویکرد اصحاب خبیر به دسته‌ای که توسط رجالیان تضعیف شده‌اند، نقطه شروع این تشکیک است. زمانی که رجالی بر ضعف راوی مشخصی تأکید می‌کند و رجالی یا محدث دیگری بر وثاقت آن راوی تأکید دارد، مشخص است که یکی از این دو طرف به اشتباه قضاوت می‌کنند؛ به خصوص که محدثان نیز بر پایه ضوابطی از راویان اخذ می‌کردند و به قوانین رجالی آشنا بودند. این نکته سبب می‌شود از اعتماد کلی بر تضعیفات کاسته گردد و لاقدر در این موارد، برای یافتن نظر صحیح تلاش گردد.

در مرحله بعد، می‌توان روش مرحوم کشی را الگوی کار قرار داد و مواردی را که او

در مورد وقایع پیرامونی برخی راویان گزارش می‌دهد، در مورد دیگران نیز پی‌جویی کرد. با این روش می‌توان عناوینی را از عوامل و زمینه‌های این اشتباهات به دست آورد. این موارد حتی اگر نمونه‌ای نداشته باشند، سبب بررسی احتمال وقوع آنها می‌گردد و با وجود حتی یک نمونه، امکان وقوع آن در موارد دیگر اثبات می‌شود و الگویی برای بررسی بیشتر می‌گردد.

سرآغاز تشکیک در برخی تضعیفات رجالی

در بررسی تضعیفات رجالی مواردی به چشم می‌خورد که سبب تشکیک در صحت برخی تضعیفات می‌گردد. این موارد به صورت عمده دو گونه است:

اول. میزان اختلاف رجالیان با یکدیگر کمتر فردی در میان تضعیف‌شدگان وجود دارد که فرد دیگری با جارح وی مخالفت نکرده باشد.

دوم. مخالفت رجالیان با سیره عملی اصحاب در پاره‌ای از موارد.

فرهنگ روایتگری شیعی، مجموعه‌ای متقن و منسجم بود. بر پایه این فرهنگ شایع، امکان روایت از افراد ناشناخته و متهم وجود نداشت.¹ در آن محدوده زمانی تنها افرادی در حوزه‌های شیعی به عنوان استاد انتخاب می‌شدند که شبیه و اتهامی پیرامون آنها وجود نداشت؛ اما امروزه این سؤال مطرح است که چگونه راویانی بزرگ از افرادی نقل می‌کردند که بعدها مورد شدیدترین تضعیفات واقع شده‌اند. برای روشن شدن بحث به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود.

- محمد بن سلیمان دیلمی متهم به غلو است؛ اما این ثقات جلیل‌القدر از وی روایت می‌کنند: حسین بن سعید اهوازی، مختار بن زیاد عبیدی، احمد بن محمد بن خالد برقی، علی بن حکم انباری و از همه مهم‌تر، احمد بن محمد بن عیسی اشعری (یکی از سخت‌گیرترین غالی‌ستیزان تاریخ حدیث شیعه که افراد بسیاری را به اتهام غلو از قم اخراج کرد) (درایة النور، 1/2، بخش اسناد، قسمت راوی، عنوان معیار محمد بن سلیمان الدیلمی)

- محمد بن علی ابوسمینه به صفاتی چون غلو و «مشهورترین دروغ‌گویان» وصف شده است، اما بیست نفر از راویان ثقة جلیل‌القدر شیعی از وی روایت کرده‌اند. افرادی چون محمد بن عیسی بن عبید، محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری، محمد بن

عبدالله بن عمران ماجیلویه، محمد بن حسین بن ابی الخطاب، محمد بن حسن صفار، علی بن ابراهیم قمی، حسین بن اشکیب مروزی، احمد بن حمزة بن یسع قمی، احمد بن محمد بن خالد برقی، ابراهیم بن هاشم قمی و علی بن حسن فضال را می‌توان نام برد (همان، عنوان معیار محمد بن علی أبوسمینه) فقط در مورد علی بن حسن فضال، ذکر این نکته لازم است که وی یکی از سخت‌گیرترین راویان در تأدب به آداب حدیث و پرهیز از ضعفها بوده است. او یکی از بنیان‌گذاران علم رجال و صاحب‌نظران این ورطه است. نجاشی معتقد است وی هیچ لغزشی در حدیث‌پژوهی نداشته و بسیار کم از ضعفها نقل کرده است. (نجاشی، 1407ق، فقرة 676) نجاشی چنین تعریفی را از دیگران ارائه نمی‌دهد.

- محمد بن سنان زاهری از متهم‌ترین افراد به غلو و کذب است، ولی ثقات جلیل‌القدری چون حسین بن سعید اهوازی، احمد بن محمد بن خالد برقی، محمد بن حسین بن ابوالخطاب از وی بسیار نقل کرده‌اند. از همه مهم‌تر بیش از یک سوم از میراث حدیثی وی که در کتب اربعه مندرج است، توسط احمد بن محمد بن عیسی اشعری قهرمان مبارزه با غالیان و کذابان منتقل شده است (همان، عنوان معیار محمد بن سنان الزاهری)

در موارد فوق، تفاوت نظر اصحاب با جراحان واضح است و در این حال، قطعاً یک دسته به اشتباه قضاوت کرده‌اند.

- بدترین تضعیفی که در علم رجال در مورد کسی صادر شده، نصیب جعفر بن محمد بن مالک فزاری گردیده است. ابن‌غضائری درباره‌ی وی می‌گوید: «او کذابی است که باید تمامی احادیث او را ترک کرد. در مذهب اهل غلو است و از ضعفها و افراد مجهول نقل می‌کند. تمامی عیوبی که همه ضعفها دارند، به تنهایی در وجود این فرد جمع شده است.» (1364ش، ج 1، ص 49)

نجاشی نیز در مورد او می‌گوید: «او در حدیث‌پژوهی ضعف دارد و ابن‌غضائری می‌گفت که او حدیث وضع می‌کرد و از افراد مجهول نقل می‌کرد. از دیگری شنیدم که او مذهبی فاسد (غالیانه) داشته و احادیثی فاسد را منتشر می‌نمود. نمی‌دانم چگونه شیخ بزرگوار و ثقة ما ابوعلی بن همام و شیخ جلیل و ثقة ما ابو غالب زراری از چنین فردی

روایت می‌کنند.» (نجاشی، 1407ق، فقرة 313)

ابوغالب زراری که از مشایخ بزرگ و مورد اعتماد شیعه است، از این فرد و نحوه اعتماد به وی این چنین خبر می‌دهد: «و برایم همانند کسی بود که مرا پرورش داده است، زیرا هنگامی که از مکتب‌خانه فارغ شدم، جدم مرا در نزد پسرعموی وی مشغول به کار کرد. او یکی از فقیهان شیعه و از زاهدان آنان بود. بر اثر زهد وی پس از وفاتش امری عجیب به وقوع پیوست و این غیر از مواردی بود که در طول حیاتش به دست او واقع می‌شد.» (ابوغالب زراری، 1411ق، ص 150)

در اینجا قطعاً شهادت حسی ابوغالب بر نظر نجاشی و ابن غضائری مقدم است، زیرا این دو پس از یک قرن و با تکیه بر شنیده‌ها و نقد محتوایی آثار او در موردش قضاوت می‌کنند. حتی همین یک نمونه اشتباه در تضعیف، که دو تن از بصیرترین رجالیان شیعه بر آن اصرار دارند، می‌تواند سرآغاز این تشکیک باشد. این‌گونه تناقضات بین احکام رجالی و رفتار عملی اصحاب منحصر در این نمونه‌ها نیست. با بررسی این‌گونه تناقضات، سه راهکار عملی را می‌توان برگزید:

1. همانند دسته‌هایی در دوره معاصر، به استناد این احکام رجالی، راویان و محدثان شیعی را به تسامح و بی‌دقتی، متهم کنیم.
2. همانند دسته‌های اخباری، با گرفتن جانب راویان و محدثان، به ستیز با احکام رجالی، و در نهایت به اعلام بی‌نیازی از علم رجال حکم کنیم.
3. با تأکید و توجه به درایت و دقت هر دو دسته، به دنبال تحلیل منطقی و زمینه‌های بروز چنین تناقضاتی باشیم.

دلایل و زمینه‌های بروز این تناقضات

رجالیان متقدم، ضعف را دارای معانی و درجات گوناگونی می‌دانستند و تعامل آن‌ها با هر درجه متفاوت بود. همانند مرحوم نجاشی که محمد بن عبدالله بن مهران را غالی و منحرف می‌داند، ولی کتاب نوادر وی را که هماهنگ با فرهنگ عمومی است، می‌پذیرد. (نجاشی، 1407ق، فقرة 942 و موارد مشابه همان، فقرات 482، 891، 192، 698 و 75) در این میان، تنها یک دسته همانند دیدگاه امروزی مطرود محسوب می‌شدند و نقل حدیث از بقیه ضعفا با شرایط آن جایز بود. با بررسی این موارد، می‌توان این اختلافات

را به سه دسته تقسیم کرد:

1. مواردی که اختلاف گفتار رجالی و رفتار اصحاب در بدو امر احساس می‌شود. از دید قدما راوی می‌تواند ضعیف باشد، اما احادیث صحیح دیگران را منتقل کند. در اینجا راوی همچون پلی برای رسیدن به آثار دیگران است. ابن‌غضائری درباره حسن بن محمد بن یحیی علوی می‌گوید: «او بسیار دروغ می‌گفت و آشکارا حدیث جعل می‌کرد. مدعی راویانی می‌شد که کسی آنان را نمی‌شناخت و به احادیث مجهول اعتماد می‌نمود که نام برده نمی‌شود.» آیا هنگامی که در مورد فردی به این شدت حمله شود، در مورد کوچک‌ترین چیزی به او اعتماد می‌شود تا بخواهند روایتی از وی بپذیرند؟ اما ابن‌غضائری ادامه می‌دهد: «اما جان‌ها به پاکیزگی نمی‌رسد مگر در مورد روایاتی که وی از جد خویش و از کتب مشهور شیعه روایت می‌کند که دیگران نیز آنها را روایت کرده‌اند» (ابن‌غضائری، 1364ش، ج 1، ص 54) یعنی ابن‌غضائری اعتراضی به نقل آن کتاب از او ندارد.

2. مواردی که اصحاب و رجالیان، در ضعف جزئی راوی هم عقیده‌اند، اما به وسیله استثناء دسته خاصی از احادیث وی روایت می‌گردد. در حقیقت در موردی که این بزرگان از وی روایت کرده‌اند، وی ضعیف نبوده است. همانند محمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری که ابن ولید به نحوی به کتاب او استثناء می‌زند و نجاشی هم با خرده‌گیری از وی در نقل از ضعفا با او هم‌نظر است و ابن‌استثناء را عمل می‌کند. (نجاشی، 1407ق، فقرة 939)

3. دسته معدودی که رجالیان و اصحاب به هیچ وجه با هم در مورد ایشان، به توافق نمی‌رسند. رجالیان اصرار بر کنار نهادن میراث وی، و اصحاب اصرار بر صحت مضامین وی دارند. این دسته سوم، شاهی هستند که می‌توانند به چالش کشیدن تضعیفات رجال از آن سود جست و نمونه‌های مورد نظر در این مقاله بیشتر از این دست است. زمینه مهم‌تری که امروزه سبب می‌شود بیشتر جانب اصحاب را گرفت، توجه به این نکته است که شهادت عملی اصحاب با فراگیری از راوی، یک شهادت حسی و بر پایه شناخت از نزدیک است؛ برعکس، شهادت رجالی که بر پایه گزارشات و نقد محتوایی آثار راوی است.

عوامل پنهان خطا در تضعیفات رجالی

1. فضای آشفته و غبارآلود و نقل مطالب بی‌پایه

در زمان حضور امامان علیهم‌السلام به دلیل وجود مکاتب انحرافی فراوان، فضای آشفته‌ای بر منقولات پیرامون اشخاص وجود داشت و راویان به سبب اهمیت فراوان میراث حدیثی، ابایی نداشتند که حتی بزرگ‌ترین راویان در راه محافظت از این میراث قربانی شوند؛ بدین سبب حتی به غیرمستندترین گزارشات سوء پیرامون راویان بها داده و به حسب شرایط و مراتب، نتایجی بر آن مترتب کنند، زیرا ایشان در مورد انحراف فکری راویان احساس خطر می‌کردند. یکی از نمونه‌های واضح این‌گونه رفتار رجالیان، نقل اتهام به غلو دربارهٔ راویان است. راویان به سبب حساسیت انتساب مطالب به ائمه اطهار علیهم‌السلام به چنان سخت‌گیری روی آوردند که تمامی موارد مشکوک و اتهاماتی را که خود نیز نمی‌پذیرفتند، نقل می‌کردند. (همان، فقرات 77، 467، 676، 904، 183 و 669/ این‌غضائری، 1364ش، ج 1، ص 40 و 53)

حال این نکته را لحاظ کنید که تمامی راویان، خود را مسئول حفاظت و حراست از میراث حدیثی می‌دانستند. نتیجهٔ طبیعی این است که با وجود حتی کوچک‌ترین گزارشات سوء علیه فردی، تمامی جامعه حدیثی بر علیه وی می‌شوریدند. در این فضای آشفته بسیاری از کم‌ها زیاد، و بی‌اهمیت‌ها، پراهمیت می‌شد.

اکنون تعداد این‌گونه افراد مشخص نیست، ولی در مورد راویان و الامقامی که تلاشی برای پیراستن آن‌ها بوده و شواهد پاکی آن‌ها فراوان بوده، می‌توان وجود این فضای آشفته را پی‌جویی کرد؛ برای مثال، می‌توان از این موارد نام برد:

هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن از جمله افرادی هستند که چنین فضایی بسیار آنان را آزرده است. یونس به سبب آنکه شاگرد هشام بود، باید جوابگوی اتهامات وارد بر او نیز می‌شد. معروف بود که «یونس شاگرد هشام و هشام شاگرد ابوشاکر و ابوشاکر زندیق است (یعنی این دو هم زندیق‌اند)» (کشی، 1348ش، فقرة 497) این یکی از مطالبی است که به ناحق در مورد این دو به جا مانده است. آیت‌الله العظمی خوئی با ردّ تمامی آن احادیث، این نسبت را مردود می‌دانند. (خوئی، 1410ق، ج 19، ص 271) اگر جامعهٔ حدیثی نسبت عقاید کفرآمیز به هشام می‌داد، در مورد یونس کار به مراتب

وخیم‌تر از این بود. تنها گزارش از تکفیر هشام بن حکم در جریان مناظره او و هشام بن سالم بود که عبدالرحمن بن حجاج که خود از راویان ثقه و جلیل‌القدر است، بر هشام ابن حکم شورید و وی را تکفیر کرد. (کشی، 1348 ش، فقره 500) در پی این مناظره، فضای نامطلوبی شکل گرفت و عبدالرحمن با ارسال گزارش جلسه به امام کاظم علیه السلام نظر صحیح را از ایشان طلبید و امام علیه السلام برای زدودن این فضای آشفته هیچ اظهار نظری در مورد مطالب مناظره نکردند. (همان) در مورد هشام، اتهام بزرگ‌تری نیز به وجود آمد که در ادامه و ذیل عنوان دشمنی عامیان معرفی می‌گردد. این اتهام نیز با بزرگ‌نمایی در این فضای آشفته، شخصیت او را بیش از پیش مخدوش کرد.

در مورد یونس، قضیه بسیار متفاوت بود و بسیاری عقیده به کفر و زندقه او داشتند. این فضا به حدی سنگین بود که امام رضا علیه السلام هم نمی‌توانستند از وی دفاع کنند. (کشی، 1348 ش، فقره 924) این فضا به شهادت فضل بن شاذان منحصر به چند نفر نبود، بلکه اکثریت جامعه چنین نظری در مورد وی داشتند. (کشی، 1348 ش، فقره 930) بعید نیست در مورد این دو و حتی دیگران هم حسادت بعضی سبب تحریک متعصبان ناآگاه شده باشد. همان‌گونه که امام رضا علیه السلام فرمود: «هشام بن حکم را اصحابش به خاطر حسادت به وی بسیار آزدند.» (کشی، 1348 ش، فقره 486)

در مورد هشام بن سالم نیز چنین فضایی وجود داشت. او را متهم می‌کردند که عقیده دارد خداوند صورتی دارد؛ چیزی شبیه به اتهام جسمیت که به هشام بن حکم می‌بستند. اتفاقاً در گزارشی به امام علیه السلام هر دو این افراد را به چنین نسبتی متهم کردند. (کلینی، 1365 ش، ج 1، ص 105، ح 5) وی نیز گرچه به سان هشام بن حکم و یونس مورد آزار واقع نشد، اما نسبت‌های ناروایی به وی وارد گشت که آیت‌الله‌العظمی خویی آن‌ها را مردود می‌داند. (ر.ک: خویی، 1410 ق، ج 19، ص 297)

یکی دیگر از بزرگانی که این فضای آشفته، تضعیفات وی را آزد، فضل بن شاذان بود. وی بر اثر یک اشتباه و عدم همکاری با وکیل امام علیه السلام (به سبب همنشینی آن وکیل با متهمان به غلو) مورد تویخ امام عسکری علیه السلام واقع شد. این تویخ مسئله‌ای مقطعی و گذرا بود، ولی سبب گردید اتهامات عجیب و بی‌ربطی به وی مستند شود. از جمله آنکه ضمن نامه‌ای به امام علیه السلام با شکایت از عقاید وی گفتند: «وی معتقد به جسمانیت

خداست.» (کشی، 1348ش، فقره 1026) یا آنکه گفتند: «وی معتقد به جسمانیت است و امام علیه السلام به سبب آن او را لعن کرده است.» (همان، فقره 1028) زمانی دیگر از وی به امام علیه السلام شکایت کردند که او گفته است: «وصی ابراهیم علیه السلام از وصی محمد صلی الله علیه و آله بهتر است.» (همان، فقره 1023) زمانی هم که وی در آخر عمر خویش به ناراحتی گوارشی شدیدی دچار شده بود، شایع کردند به سبب نفرین امام علیه السلام در حق وی است، در صورتی که امام علیه السلام چنین امری را تکذیب کردند. (همان، فقره 1023)

بررسی این نمونه‌ها برای دفاع از این راویان نبود، بلکه با بررسی شرح حال این دسته به وجود فضای آشفته و غبارآلود تضعیفات پی می‌بریم. فضای آشفته‌ای که با اندک شبهه‌ای، تمام جامعه حدیثی را علیه راوی بسیج می‌کرد. مسلم است که فضای دشوار شکل گرفته پیرامون چنین افرادی فقط در مورد راویان بلندمرتبه‌ای که افراد بسیاری قصد دفاع از ایشان را داشتند، نقل می‌شود. همان‌گونه که به اعتراف آیت‌الله العظمی خوئی، یکی از عوامل اصلی که سبب می‌شود ایشان این‌گونه اتهامات را در مورد هشام بن حکم نپذیرند، شخصیت والای اوست. (خوئی، 1410ق، ج 19، ص 271) هشام بن حکم، فردی است که تمامی متکلمان از مذاهب مختلف و ادیان دیگر به برتری وی ایمان داشتند. (کشی، 1348ش، فقره 477) وقتی چنین فردی به سختی از مصائب این فضای آشفته می‌گریزد، حال افراد مادون او مشخص است.

نکته اساسی که سبب شد این عامل در صدر عوامل پنهان مؤثر بر تضعیفات بیاید، گستره آن است. تمامی عوامل بعدی با ترکیب با این عامل تشدید می‌شدند و وضعیت نابسامانی را برای فرد درگیر فراهم می‌ساختند؛ برای نمونه، اختلافات کلامی عاملی است که در حال عادی چندین نفر را علیه راوی بسیج می‌کند، اما با وارد شدن این مشکل به فضای آشفته و غبارآلود آن دوران، مشکلات زنجیره‌واری برای راوی ایجاد می‌شد. با توجه به این نکته، تمامی عوامل بعدی را باید در جمع این عامل بررسی کرد و همیشه این عامل را در کنار تمامی آن عوامل دانست؛ گرچه گاهی در مورد یک فرد چندین عامل دخالت داشته است.

2. اختلافات کلامی اصحاب

فضای جامعه حدیثی شیعه به گونه‌ای بود که هر عقیده و روایتی که مقداری با

آموزه‌های عمومی متعارف حوزه‌های عملی شیعی تزاحم می‌یافت، مورد انکار قرار می‌گرفت و در مواردی کمی به تکذیب و تکفیر راوی می‌انجامید. از سویی دیده می‌شود که وقتی گرایش یا عقاید راوی به مباحث خاص کلامی است، قطعاً به تضعیف و یا پرسش در مورد وی می‌انجامد. توجه به نمونه‌هایی از اختلافات علمی اصحاب که شدت پذیرفته بود، برای روشن شدن بحث الزامی است، زیرا اختلافات کلامی پس از مبحث غلو، بیشترین سهم تضعیفات رجالی را به خود اختصاص می‌دهد. همانند:

- یونس بن عبدالرحمن و تعدادی از یارانش به خدمت امام رضا علیه السلام رسیدند و فردی از طرف جمع عرضه داشت:

«آقای من از اصحابمان به شما و خداوند شکایت می‌کنم. فرمودند: مگر چه مشکلی برای شما به وجود آورده‌اند؟» گفت: «آقای من به خدا قسم آنان ما را زندیق می‌خوانند و تکفیر می‌کنند و از ما برائت می‌جویند.» حضرت فرمود: «(اینکه مسئله جدیدی نیست) اصحاب علی بن حسین علیه السلام و محمد بن علی علیه السلام و اصحاب جعفر بن محمد علیه السلام و موسی بن جعفر علیه السلام هم همین گونه بودند. یاران زراره بقیه را تکفیر می‌کردند و دیگران هم آنان را تکفیر می‌کردند... من شما را جز بر هدایت نمی‌دانم. خداوند شما را از مصاحبت قدیم و جدید با ما خیر دهد.» (همان، فقره 956)

- زمانی که یونس در محضر امام رضا علیه السلام بود، عده‌ای از اهل بصره اذن دخول خواستند. امام علیه السلام با اشاره به پستو به او فرمود: «به آنجا برو و حرکت نکن، تا اجازه دهم.» بصری‌ها وارد شدند و بسیار از یونس بدگویی کردند و امام علیه السلام هم سر به زیر انداخته، سکوت اختیار کرد. چون جوابی نشنیدند، خداحافظی کردند و رفتند. سپس امام علیه السلام یونس را صدا زدند. او با چشمی گریان از پستو خارج شد و گفت: «خداوند مرا فدای شما نماید، من از ولایت دفاع می‌کنم و این حالت من در نزد یاران ماست.» (همان، فقره 924)

- هشام بن سالم و هشام بن حکم در باب صفات خداوند اختلافاتی داشتند. روزی این دو در جمعی که حدود پانزده نفر از اصحاب حضور داشتند، شرکت کردند تا به مناظره پردازند. محمد بن ابی عمیر از طرف هشام بن سالم و فرزند هشام بن حکم از جانب وی به مناظره پرداختند. در پایان، عبدالرحمن بن حجاج (با عصبانیت) به هشام بن

حکم گفت: «به خدا قسم به خدای عظیم کافر شدی و درباره او به الحاد رسیده‌ای.» (همان، فقره 500)

- فردی از امام جواد علیه السلام پرسید: «صحاب ما به اختلاف رسیده‌اند آیا پشت سر اصحاب هشام بن حکم نماز بگذارم؟» فرمود: «علی بن حدید آن را قبول ندارد.» گفت: «به حرف او عمل کنم.» فرمود: «آری.» (همان، فقره 499)

از این گزارش مشخص است که مشکلات هشام حتی تا دهه‌هایی بعد گریبان‌گیر یاران و همفکران وی بود. (وفات هشام سال 179 هجری - همان، فقره 475 و آغاز امامت امام جواد سال 203 هجری - کلینی، 1365 ش، ج 1، ص 486)

- عبدالملک بن هشام حناط با بیان اختلاف فکری هشام بن سالم و هشام بن حکم درستی گفتارشان را از امام رضا علیه السلام پرسش کرد و حضرت، گفتار هشام بن حکم را تأیید کردند. سپس وی پرسید: «به کسانی که مخالف هشام بن حکم در توحیدند، زکات بدهیم؟» (کشی، 1348 ش، فقره 503)

- عیسی بن سلیمان برای امام کاظم علیه السلام نوشت: «فدایتان کردم به کسانی که طرفدار نظریات یونس بن عبدالرحمن هستند، زکات بدهیم؟» (همان، فقره 933)

یکی از مواردی که به خوبی نشان می‌دهد این اختلافات کلامی چقدر برای شیعه مشکل‌آفرین بوده، داستان نگارش یک کتاب علیه شیعه است. در زمان مهدی عباسی، کتابی نگاشته شده که به شهرت هم رسید و در آن شیعیان از لحاظ عقاید به پنج فرقه تقسیم شده بودند:

1. فرقه زراریه (طرفداران زراره) 2. فرقه عمّاریه (طرفداران عمّار ساباطی) 3. فرقه یعفوریه (طرفداران عبدالله بن ابی‌یعفور) 4. فرقه جوالیقیه (طرفداران مؤمن طاق) 5. فرقه طرفداران سلیمان اقطع. (همان، فقره 479)

فشار سیاسی ناشی از نگارش این کتاب و این تقسیم سبب شد، امام کاظم علیه السلام دستور ممنوعیت موقت تمامی مناظرات کلامی را صادر کنند. (همان‌جا)

گوشه‌هایی از اختلافات اصحاب که در میان مشاهیر به وقوع پیوسته بود، به نمایش درآمد. باید توجه کرد در زمانی که کار به این حد از مخالفت و تکفیر می‌رسید، رجالیان و آیندگان در مورد تضعیفات صادره آسان‌تر قضاوت می‌کردند. همانند کشی؛ او زمانی

که منقولات عجیب قمی‌ها را در مورد یونس می‌آورد، به شدت اعتراض می‌کند. (همان، فقره 955) مخالفت قمی‌ها با یونس بن عبدالرحمن و هشام بن حکم بسیار دامنه‌دار بود. (نجاشی، 1407ق، فقره 67) این اختلافات درباره یونس به اوج خود رسید، اما زمانی که کشتی احادیث قمی‌ها در طعن بر هشام را نقل می‌کند و کار اختلاف آنان به حد یونس نرسیده، اعتراضی نمی‌کند. (کشتی، 1348ش، فقره 496، 497 و 498)

راویان در مرحله اول به سبب باطل پنداشتن مضامین روایی و یا عقاید فردی به او نسبت ضعف می‌دادند. در این حال دلیلی نقل نمی‌کردند و اگر نقل می‌کردند، داعیه‌ای بر انتقال آن نبود، اما زمانی که اختلافات بالا می‌گرفت و سعی بر کوبیدن طرف مقابل و ابطال نظریات وی داشتند، به نقل اتهامات وی می‌پرداختند. در این حالت، فضا روشن‌تر می‌شد و رجالی می‌توانست راحت‌تر به قضاوت بنشیند.

وجود و مقدار اختلافات زمینه اصلی بحث این است؛ اما مقدمه دوم توجه دادن به میزان اختلافات کلامی اصحاب است. این اختلافات در تمامی مسائل هستی‌جریان داشت. گاهی این اختلافات در مواردی بود که هیچ ربطی به مسائل دینی نداشت و از لحاظ جهان‌بینی و هستی‌شناسی نیز هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نبود؛ در عین حال نزاع به تشویش اذهان عمومی جامعه شیعی مبدل شده بود. همانند اختلاف زراره و هشام بن حکم در مورد خلقت و یا عدمی بودن هوا (آنچه تنفس می‌کنیم). (همان، فقره 482)

این رویه اختلافات کلامی ادامه داشت تا زمانی که با تدوین فرهنگ عمومی شیعه و کتب مشهور طایفه، وضعیت رو به بهبودی نهاد. پس از دوران غیبت نیز با وجود عالمانی بزرگ، این رویه سرعت گرفت. اکنون نیز پس از 1400 مذاقه در عقاید شیعی، گاهی افرادی متمقی و عالم از طرف جامعه علمی به سختی تضعیف می‌شوند. همین گونه که نسبت ضعف به این دسته به حیثیت اجتهادی آنان بازگشت می‌کند، تضعیفات کلامی اصحاب نیز به این جنبه نیز ناظر بوده است.

در مجموع، باید اختلافات کلامی را پس از عامل غلو، بزرگ‌ترین عامل تضعیف راویان دانست. این نکته زمانی واضح‌تر می‌شود که توجه شود، بیشترین جرح و تعدیل درباره راویانی که مؤلف بودند به وقوع پیوسته است. (در حقیقت، کتبی چون فهرست طوسی و نجاشی برای معرفی مصنفان شیعه تدوین شده است.) در زمینه تضعیفات نیز

بیشتر رویکرد اجتهادی و مصداق‌شناسی راوی مورد توجه بوده است؛ بنابراین، هنگامی که جارح از نظر مبانی کلامی با راوی مخالفت زیادی دارد، وی را در اشتباه دیده، او را تضعیف می‌کند. (همانند نجاشی که از میان سه راوی که در مسائل کلامی اختلاف داشتند، تنها یکی را با اطلاق توثیق می‌کند. نجاشی، 1407ق، فقرات 1164، 463، 1165 و 886) وقتی مشکل تشدید می‌شود که توجه شود صاحبان کتب رجالی متقدم و رجالیان پیش از آنان در موارد نادری از عقاید ضعیفا خبر می‌دهند، بلکه در نهایت راوی را به فساد عقیده متهم می‌کردند و به سبب عدم دسترسی به مبانی کلامی جارحان نمی‌توان معنای واضحی را از انحراف آنان فهمید. این حالت را با حجم اختلافات کلامی اصحاب جمع کبید تا بسیاری از تضعیفات رجالی تفسیر شود.

3. اختلافات علمی اصحاب

یکی از زمینه‌های ظهور تضعیفات جامعه شیعی، اختلافات علمی اصحاب است. این‌گونه از اختلافات در بسیاری از جهات به ظهور می‌رسید و عمده‌ترین آن‌ها اختلافات فقهی بود. دلیل مجزا کردن آن‌ها از اختلافات کلامی، نتیجه حاصل از این اختلافات بود. نتیجه حاصل از اختلافات کلامی در بسیاری از موارد تأکید بر فساد عقیده و کفر و ارتداد طرف مقابل بود، اما اختلافات علمی معمولاً به این حد از تضعیف نمی‌رسید و در غالب موارد، نتیجه این اختلافات محدود به تضعیف و روی‌گردانی از فرد مزبور بود. به همین سبب، دلایل این‌گونه موارد، نیازمند مذاقه بسیار است. در بسیاری از گزارشات حدیثی از این‌گونه اختلافات علمی سخن به میان آمده است. نمونه واضح این مورد، نامه ابوالحسن بن حصین به امام جواد علیه السلام در اختلاف شیعیان در وقت نماز صبح (کلینی، 1365ش، ج 3، ص 282 ح 1) و نامه علی بن مهزیار به امام جواد علیه السلام درباره اختلاف شیعیان در اتمام یا قصر نماز در حریم است. (همان، ج 4، ص 525 ح 8)

در این حال، مشکل اساسی آن بود که هر کسی مخالفان نظر خویش را تکذیب می‌کرد و نتیجه عملی این رفتار، شیوع نظریه تضعیف طرف مخالف بود و کسانی هم که در این میان از طرفدارانی برخوردار نبودند و از ایشان دفاع نمی‌شد، در دایره تضعیف باقی می‌ماندند.

تمامی این رویکرد در کلام امام صادق علیه السلام به جمیل بن دراج خلاصه شده که فرمودند: «ای جمیل، با اصحاب ما احادیثی را که بر آن اجماع ندارند مطرح نکن، زیرا تو را تکذیب می‌کنند» (کشی، 1348 ش، فقره 468)

این گفتار امام علیه السلام از یک رفتار دائمی و قابل پیش‌بینی اصحاب خبر می‌دهد که در صورت عدم توافق با نظریات فردی، وی تکذیب و تضعیف می‌گردد؛ گرچه احادیث وی سالم و صادره از امام علیه السلام باشد.

4. تفاوت توان اندیشه‌ورزی راویان

یکی از زمینه‌های بروز تضعیفات در جامعه شیعی، تفاوت در اندیشه‌ورزی اصحاب بود. اصحاب با توجه به تفاوت در ذهنیت، استعداد، پشتکار و حافظه به درجات متفاوتی از اندیشه‌ورزی دست می‌یافتند. از سویی این‌گونه تفاوت‌ها سبب می‌شد افرادی نتوانند معضلات علمی را هضم کنند و از سوی دیگر نتوانند گفتار دیگران را که به درستی آن مسئله را تبیین می‌کنند، بفهمند. نتیجه این مسئله برای آنان نیز مبهم بودن مسئله و عقیده عدم انتساب به شرع بود. امامان علیهم السلام نیز به صراحت از چنین تفاوت‌هایی سخن می‌گفتند. امام صادق علیه السلام در مورد عدم تحمیل عقاید به آنان که توان هضم آن را ندارند، فرمود: ایمان ده درجه دارد به مانند نردبان، که پله پله از آن بالا می‌روند. پس کسی که بر پله دوم است، به پله اولی نگوید، هیچ ایمانی نداری و تا پله دهم همین گونه است. کسی که در پله پایین تری از توست را نیندازه تا کسانی که در پله بالاتری هستند، تو را نیندازند. اگر کسی را در پله پایین تری دیدی، او را با مدارا بالا بیاور و آنچه را طاقت ندارد بر او تحمیل نکن، چون سبب شکستن او می‌شوی. (بدان) کسی که مؤمنی را بشکند، باید خودش اصلاح و جبران کند. (کلینی، 1365 ش، ج 2، ص 44، ح 2 و ح 1 و 3/ مجلسی، 1404 ق، ج 66، ص 169، ح 9/ صدوق، 1403 ق، ج 2، ص 447، ح 48 و ص 448، ح 49)

مثال واضح این نمونه‌ها بازهم مشکلات ایجاد شده برای یونس بن عبدالرحمن است. یونس همانند استادش هشام بن حکم با تلاش برای بازسازی بنیان‌های کلامی شیعه، مشکلات بسیاری را به جان خرید. امام کاظم و امام رضا علیهم السلام نصایحی با او می‌فرمودند تا بتواند با عملی هوشمندانه‌تر، حساسیت کمتری را برانگیزد. ایشان می‌فرمودند: «ای یونس، با مردم به وسیله آنچه می‌شناسند و می‌فهمند سخن بگو، و آنچه

را درک نمی‌کنند ترک نما. مگر می‌خواهی خداوند متعال را بر عرش تکذیب کنند» (کشی، 1348ش، فقره 924) و بار دیگری فرمودند: «رعایت آنان را بنما که عقل آنان (به آنجا که تو رسیده‌ای) نمی‌رسد.» (همان، فقره 929)

امام کاظم علیه السلام نیز فرمودند: «با آنان مدارا کن که کلام تو برای آنان بسیار دقیق است.» (همان، فقره 928)

این‌گونه سفارش در سیره سایر امامان علیهم السلام دیگر نیز وجود داشت. امام باقر علیه السلام به حمران بن اعین پیام دادند: «چرا به حکم بن عتیه گفته‌ای اوصیا محدث هستند؟ امثال این مسائل را به او و افراد همانند او نیاموز.» (همان، فقره 308) امثال این موارد سبب می‌شد اگر غریبه‌ای وارد مجلس درس حمران می‌شد، وی درس را تعطیل می‌کرد. (همان، فقره 310)

تفاوت اندیشه‌ورزی نیز از جمله عوامل مخفی در تضعیفات است، زیرا فردی که دیگری را تضعیف می‌کند، خود را دارای نظر صحیحی می‌داند و قائل به پایین بودن توانایی خویش نیست که از آن خبر دهد. این عامل در زمینه اختلافات کلامی اصحاب به صورت نمایان‌تر و در زمینه اختلافات علمی به صورت کم‌رنگ‌تری نقش‌آفرین بود.

5. مشکل و پیچیده بودن روایات اهل بیت علیهم السلام

گفتار امامان علیهم السلام حاکی از آن است که صعب و مستصعب بودن روایات، جزء عوامل عدم فهم معانی گسترده احادیث بوده و فهم معانی عمیق احادیث، نیازمند طی مدارج ایمانی لازم و تزکیه نفسانی و تدبیر است. (کلینی، 1365ش، ج 1، ص 401، ح 1 و 3) در این میان، کسانی که توانایی فهم احادیث مشکل و پیچیده را پیدا نمی‌کردند، از افرادی که چنین مواردی را مطرح می‌کردند، روی برمی‌تافتند و با نقد نظر آنان، موجبات تضعیف آنان را فراهم می‌کردند. بدین سبب حاملان اسرار امامان علیهم السلام عموماً مورد نقد و تضعیف جامعه حدیثی واقع شده‌اند. برای تقریب به ذهن، زاویان را نسبت به محتوای مضامین احادیث آن‌ها به چهار دسته تقسیم می‌کنیم:

فقه‌مداران، حاملان احادیث مشتمل بر اثبات جایگاه امامت، حاملان احادیث مشتمل بر مقامات باطنی امامان، و دسنة آخر حاملان اسرار معارف عرفانی و حقایق اسماء و صفات الهی.

حال بررسی کتب رجالی مشخص می‌کند با حرکت از دسته اول به سوی دسته چهارم، تعداد راویان رو به کاهش داشته و برعکس، درصد تضعیفات هر دسته از راویان رو به افزایش نهاده است. این مسئله چیزی نیست به جز تأثیر احادیث مشکل و پیچیده، به ضمیمه عاملی که پیش‌تر با عنوان تفاوت اندیشه‌ورزی اصحاب از آن نام برده شد. نکته اساسی این است که در تمامی احادیث پیرامون این‌گونه احادیث از انکار دسته‌ای نسبت به این مضامین خبر داده شده است. این انکار نیز زمینه‌ساز تضعیفات بعدی است. امامان علیهم‌السلام نیز به این عامل تضعیف اشاره داشته‌اند. امام علی علیه‌السلام فرمود: «حدیث ما مشکل و پیچیده و خشن و آشفته‌کننده است. کمی به مردم بیاموزید؛ اگر کسی آشنا شد، بیشترش کنید و اگر انکار کرد، بس کنید.» (صفار، 1404ق، ص 21 ح 5/مجلسی، 1404ق، ج 2، ص 193، ح 35) امام باقر علیه‌السلام نیز فرمود: «حدیث ما قلوب مردمرا مشمنز می‌کند. پس هر کس اقرار نمود، به او بیشتر حدیث آموزش دهید و هر کس انکار کرد، رهایش کنید.» (صفار، 1404ق، ص 23، ح 14 و همانندش ص 23، ح 12) امام صادق علیه‌السلام هم فرمود: «با مردم با آنچه می‌شناسند، برخورد کنید و آنچه را انکار می‌کنند، واگذارید. و بر ما و خودتان (امر سختی را) پاره نکنید که، امر ما صعب...» (نوری، 1408ق، ج 12، ص 296، ح 14131)

این احادیث و امثال آن تأکید دارند که مطالب اسرارگونه نباید به کسانی واگذار شود که توانایی درک آن را ندارند. این یک سوی قضیه بود که فردی که توانایی پذیرش معارف را ندارد، ممکن است در صداقت ناقل آن شک کند، ولی برطبق فرمایش امامان علیهم‌السلام حتی چنین فردی ممکن است به امام علیه‌السلام نیز شک کند. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «ای جابر، حدیث ما صعب و مستصعب و امر و ذکوان و وعر و اجرد است. به خدا قسم که آن‌را به جز نبی مرسل یا ملک مقرب و یا مؤمنی که خداوند قلب او را امتحان کرده باشد، تحمل نمی‌کند. ای جابر اگر امری از ما به تو رسید و قلب تو برای آن نرم شد، خدا را شکر کن. اگر قلبت آن را انکار کرد، آن را به سوی ما بازگردان و مگو چرا این‌گونه گفته‌اند؟ چرا این‌گونه بوده است؟ (بدان که) به خدا قسم این حالت شرک به خدای عظیم است.» (کشی، 1348ش، فقره 341)

امام باقر علیه‌السلام در تعریف این اصطلاحات فرموده‌اند: صعب آن است که هنوز دستی به

آن نرسیده است. مستصعب آن است که هنگامی که آن را ببینند، از آن فرار می‌کنند. ذکوان آن است که با تیزهوشی مؤمنان فهمیده می‌شود، و مجرد پاکیزه و باطراوتی است که در گذشته و آینده چیزی به آن افزوده نمی‌شود، و این گفته خداوند متعال است که «لَلّهُ نَزْلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» (زمر: 23). پس نیکوترین حدیث، حدیث ماست) هیچ کسی آن را به حد کمالش تحمل نمی‌کند تا محدود شود، زیرا آنچه شیء را محدود کند، از او بزرگ‌تر است. (صفار، 1404ق، ص 24 ح 16/مجلسی، 1404ق، ج 2، ص 194، ح 39)

وقتی این احادیث مشکل و پیچیده از یک راوی عالم به آن روایت می‌گردد، دیگری که توانایی هضم آن را ندارد، آن را مطلبی باطل و غیر قابل صدور از مقام عصمت دانسته، در وثاقت راوی آن تشکیک می‌کند. دو عامل مشکل و پیچیده بودن احادیث و تفاوت اندیشه‌ورزی راویان در جمع با دو عامل بعدی (طبقه‌بندی‌ها و نظریات غیر تخصصی جارحان) زمینه‌ای‌ترین عوامل تضعیفات را تشکیل می‌دهند. این چهار عامل در زمینه تضعیفات کلامی و تضعیفات مبتنی بر غلو و تضعیفات مبتنی بر اختلافات علمی تأثیرگذار است.

6. طبقه‌بندی‌ها

حال با جمع‌بندی تفاوت اندیشه‌ورزی اصحاب و احادیث صعب و مستصعب می‌توان نتیجه مهمی گرفت:

1. امامان علیهم‌السلام به صراحت از تفاوت درجات ایمانی و فهم وابسته به آن سخن رانده‌اند.
2. امامان علیهم‌السلام تأکید کرده‌اند، روایتشان مشکل و پیچیده است و هر کسی توانایی فهم و قبول آن را ندارد.
3. امامان علیهم‌السلام تأکید کرده‌اند، حتی روایتشان برای دسته‌ای مشمئزکننده و گمراه‌کننده است.
4. امامان علیهم‌السلام از شیعیان خواسته‌اند که در فهماندن مطالب معرفتی با رفق و مدارا و در حد توان مخاطب عمل کنند.

حال سؤال اینجاست آیا خود امامان علیهم‌السلام نیز این‌گونه عمل کرده‌اند؟ با جمع این مقدمات واضح است که امامان علیهم‌السلام سرارشان را فقط به کسانی که مراتب

ایمانی و معرفتی و میزان فهم لازم را داشته‌اند، سپرده‌اند. وجود این اسرار (همان‌گونه که در احادیث به آن اشاره شده/ کلینی، 1365 ش، ج 1، ص 402، ح 5)، از وجود طبقه‌ای از راویان که مدارج ایمانی وافر داشته، و امکان اخذ و نقل آن را یافته‌اند، خبر می‌دهد. این مسائل و به وجود آمدن دو عنصر مهم تقیه و غلو، سبب‌ساز دو رویکرد از سوی امامان علیهم‌السلام شد.

الف. طبقه‌بندی معارف

امامان علیهم‌السلام معارف شیعی را طبقه‌بندی کردند و بنا بر دسته‌بندی‌هایی این علوم طبقه‌بندی شده را در اختیار راویان می‌نهادند.

ب. طبقه‌بندی راویان

امامان علیهم‌السلام با طبقه‌بندی راویان، احادیث طبقه‌بندی شده را پس از احراز شرایط در اختیار هر دسته می‌نهادند. این مثال برای معرفی طبقه‌بندی‌ها نیکوست. عبدالله بن سنان با آنکه خزانه‌دار چهار خلیفه عباسی است، چنان هوشمند و زیرکانه عمل می‌کند که هیچ طعنه‌ای به وی وارد نیست. زمینه تخصص وی، فقه است. مرحوم نجاشی درباره‌ی وی وصفی را به کار می‌برد که تنها او در میان اصحاب با چنین توصیفی ستوده شده است: «جماعت‌های فراوانی از اصحاب ما کتب او را روایت کرده‌اند و این به سبب عظمت او در طایفه شیعه و وثاقت و جلالت وی است.» (نجاشی، 1407 ق، فقرة 558)

همین فرد ثقه جلیل‌القدر، مطلبی را از ذریح محاربی می‌شنود که امام صادق علیه‌السلام تفسیری باطنی از آیه را به وی آموخته و ظاهر فقهی آیه را بر مقامات امام علیه‌السلام تفسیر کرده‌اند. او همان سؤال ذریح را از امام علیه‌السلام می‌پرسد. حضرت جوابی فقهی به وی می‌دهند. او می‌گوید: «ما ذریح از شما آن‌گونه نقل کرده است؟» حضرت می‌فرماید: «آری هر دوی شما راست می‌گویید، ولی قرآن ظاهر و باطنی دارد. چه کسی می‌تواند همانند ذریح مضامین این‌گونه را تحمل نمایند؟» (کلینی، 1365 ش، ج 4، ص 549، ح 4)

همان ذریحی که امام علیه‌السلام او را در فهم بطن قرآن و مقامات امامت ستودند، در مورد مقداری از احادیث جابر که شنیده به شک می‌افتد و به دنبال آن می‌رود که صحت یا سقم احادیث او را بدانند. او در مدینه از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد: «در مورد احادیث جابر چه می‌فرمایید؟» حضرت جواب او را موکول به دیدار در مکه می‌کند و پاسخی به او

نمی‌دهد. در مکه نیز خدمت حضرت علیه السلام می‌رسد. امام علیه السلام می‌فرماید: «در منی نزد من بیا.» در منی حضرت به او می‌گوید: «با احادیث جابر چه کار داری؟ اگر این احادیث او به دست غالیان برسد، آن‌ها را (برای سوء استفاده و تحریف از اشتراک مضامین) منتشر می‌سازند.» (کشی، 1348 ش، فقرة 669)

از سویی دیگر، مفضل بن عمر همان سؤال ذریح را می‌پرسد. امام علیه السلام می‌فرماید: «آن را به انسان‌های پست (غالیان) نیاموزید که آن‌ها را فاش می‌سازند.» (همان، فقرة 338) یعنی حضرت علیه السلام مفضل را اهل آن اسرار می‌داند و می‌داند او از احادیث جابر، مطلع است. در ضمن اجازه آموزش دادن را هم به وی می‌دهد؛ فقط تأکید دارد که در بین ناهلان فاش نشود.

نکته مهم این است که آنچه از احادیث جابر که سبب سؤالات متعددی در مورد وی از امام علیه السلام می‌شود، مجموعه‌ای بوده که او اجازه داشته آن‌ها را منتشر سازد و او در اختیار افرادی که آن‌ها را لایق می‌دانسته، گذاشته است. او می‌گفت: امام باقر علیه السلام هفتاد هزار حدیث را به من آموختند که نه به کسی آموخته‌ام و نه تا ابد به کسی خواهم آموخت. به امام باقر علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم شما به وسیله احادیثی که نباید به کسی بگویم، بار سنگین و عظیمی بر دوشم نهاده‌اید. گاهی حالی به من دست می‌دهد، گویا که چیزی در سینه‌ام به جوشش و غلیان می‌آید و حالتی از جنون به من دست می‌دهد. (همان، فقرة 343)

در این مجموعه متصل به هم، آشکارا طبقه‌بندی معارف، توسط امام علیه السلام مشاهده می‌شود. طبقه اول، مطالب فقهی است که در اختیار عبدالله بن سنان می‌گذارند. طبقه دوم، معارف کلام در اثبات امامت و مقامات ظاهری امام علیه السلام است که در اختیار ذریح می‌گذارند و کلام امام علیه السلام نشان‌دهنده این است که حتی افراد این طبقه بسیار کم‌اند. طبقه سوم، جایگاه مقامات و حقایق باطنی امامت است که مفضل در این طبقه جای دارد و دسته چهارمی را که احتمالاً در باب حقایق عرفانی اسماء و صفات الهی است، در اختیار جابر می‌گذارند. او نیز حق ندارد تا آخر عمر برای کسی نقل کند.

تعداد طبقات دسته‌بندی شده و موضوع معارف آن، چیزی است که فقط معصوم از آن مطلع است و ارائه این طبقه‌بندی چهارگانه احتمالی است که با وجود چنین

نمونه‌هایی می‌توان شواهدی هم برای آن یافت، ولی اصل طبقه‌بندی معارف و راویان از اصول انکارنشدنی است.

حال با مشاهده این طبقه‌بندی، مشخص است هر دسته‌ای در صورت افشای مطالب طبقه بالاتر در مورد او به شک و تردید می‌افتد. همان‌گونه که زیاد بن ابی‌الحلال از حال درونی خویش خبر داد: از جابر احادیثی را شنیدم و قلبم بسیار به اضطراب افتاد و در منحصه روحی شدیدی قرار گرفتم... به سوی مدینه رفتم و اذن ورود از امام صادق علیه السلام گرفتم. پس از رخصت ایشان داخل شدم. در بدو ورود و بدون آنکه کلامی گفته باشم، امام علیه السلام فرمود: «خداوند جابر را رحمت کند که با صداقت از ما نقل می‌کرد و خداوند مغیره را لعنت کند که بر ما دروغ می‌بست.» (صفار، 1404ق، ص 459، ح 4)

وقتی فردی به این شدت به اضطراب می‌افتد، احتمال آنکه به تضعیف آن راوی پردازد بسیار است؛ چه بسا مطالبی بدتر از تضعیف اتفاق بیفتد. امام علی علیه السلام فرمودند: «گر ابوذر می‌دانست در قلب سلمان چه می‌گذرد، قطعاً او را می‌کشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله بین این دو اخوت برقرار کرد. پس گمان تو درباره سایر مردم چیست؟» (کشی، 1348ش، فقرة 40)

آری دخالت این طبقه‌بندی در تضعیفات امری واضح است و باید سعی کرد طبقه معرفتی راوی و تضعیف‌کنندگان وی مشخص گردد تا به اشتباه قضاوت نشود. اگر طبقه معرفتی تضعیف‌کننده پایین‌تر از راوی مزبور، و تضعیف پیرامون مسائل عقیدتی باشد، باید در چنین تضعیفی تشکیک کرد.

نجاشی یکی از ایرادهایی که از جابر جعفی می‌گیرد، این است که «خیلی کم حدیث در حلال و حرام دارد.» (نجاشی، 1407ق، فقرة 332) این نشان می‌دهد نجاشی، فردی است که فقه در نظر او همه اسلام است و برایش سنگین است که راوی مطالبی غیر از این دسته احادیث داشته باشد. آیت‌الله خوئی با نظر او مخالفت می‌کند و می‌گوید: «چنین حرفی از نجاشی دور از ذهن است، زیرا احادیث فقهی او در کتب اربعه بسیار فراوان است.» (خوئی، 1410ق، ج 4، ص 26) با توجه به ذهنیت و شاکله علمی نجاشی، اگر او جابر جعفی و مفضل بن عمر و... را توثیق کند، باید تعجب کرد و آن را اشتباه در عنوان و یا عدم مراجعه کامل به تمامی منابع نامید.

7. حساسیت به نقل مضامین عجیب و تفاسیر باطنی

نقل مضامین ناآشنا با فرهنگ عمومی شیعه سبب تضعیف راویان آن می‌شد. نقل احادیثی که زائیده طبقه‌بندی معارف بود نیز، سبب بدبینی جامعه حدیثی به راویان آن می‌گردید. نکته مهم این است که در اکثر موارد چنین مضامینی دلالتی بر فساد عقاید راویان آن ندارد. در صورتی که فساد چنین عقایدی هم روشن می‌شد، به سبب اشتباه راوی مزبور در اجتهاد و مصداق‌شناسی بود، نه جعل و وضع حدیث. به این معنی که برآیند مجموع روایات کتاب راوی و مفهوم کلی حاصل از آن قابل انتساب به امام علیه السلام نبود. گستره وسیع احادیث، احصاء تمامی گفتار اهل بیت علیهم السلام را برای یک نفر مشکل می‌سازد و این اشتباه به سبب عدم احاطه بر مجموعه روایات و فهم صحیح آن صورت می‌گرفت. حتی اگر افرادی منحرف، عقاید خویش را به قرآن مستند کنند به معنی تحریف ظاهری و وضع آیات قرآن نیست، بلکه به معنی تحریف معنوی و اشتباه برداشت از معنی صحیح آن است. چنین وضعیتی در مورد احادیث نیز وجود دارد و بیشتر افرادی که متهم به فساد عقیده می‌شدند، به چنین اشتباهاتی دچار می‌شدند. در این میان برخی از مفاهیم به صورت گسترده‌ای مورد تکذیب رجالیان واقع شده و راویان آن تضعیف می‌شدند. مهم‌ترین مواردی که سبب تحریک حساسیت محدثان و رجالیان می‌شد، چنین مضامینی بود:

الف. مضامین باطنی مقامات اهل بیت علیهم السلام

احادیثی که مقامات باطنی و غیر محسوسی را برای اهل بیت علیهم السلام اثبات می‌کرد، به خصوص مواردی که شئونی برای اهل بیت علیهم السلام قبل از آفرینش هستی قائل می‌شد، بیشتر مورد طرد اصحاب بوده و راویان آن تضعیف می‌شدند. چنین مضامینی با تفسیری درست و در جایگاه خویش مطالبی حق بوده و با موازین مطرح شده از سوی امامان علیهم السلام در باب غلو هیچ تضادی ندارد. (کشئی، 1348ش، فقرات 583، 529 و 530/ ابن بابویه، 1378ق، ج 1، ص 125، ح 17/ کلینی، 1365ش، ج 1، ص 269، ح 6) این واقعیت به سبب عواملی چون حضور جریان‌های غالبان و امکان سوء استفاده آنان و شباهت این حقایق به بافته‌های غالبان، مورد تکذیب راویان واقع می‌شد.

ب. احادیث سایه‌ها

مرحوم کلینی، روایتی را با سند صحیح از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و حضرت در

توصیف امامان علیهم‌السلام می‌فرماید: ... آن‌ها کسانی هستند که کسی از ایشان و از پرسش کردن از آنان و از آن دانشی که خداوند آن‌ها را بدان گرامی داشته و در پیش آنان نهاده، روی گردان نمی‌شود، جز آن کسی که در علم خدا در اصل آفرینش و در عالم سایه‌ها شقاوت و بدبختی بر او ثبت شده است... (کلینی، 1365 ش، ج 8، ص 2، ح 1)

مرحوم شیخ طوسی با سند صحیح از امام صادق علیه‌السلام زیارتی برای حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام نقل کرده که در یکی از فقرات آن به حضرت خطاب می‌نماید: شهادت می‌دهم که خون تو در خلد برین جای گرفته (با آرامش یافته) است و سایه‌های عرش الهی برای آن به لرزش افتاده و تمامی مخلوقات برای آن گریسته‌اند و آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه و آنچه در آن و بین آن است... برای او گریسته است. (طوسی، 1365 ش، ج 6، ص 54، ح 1)

صحت و تفسیر این مفاهیم محول به بررسی عالمان خبیر شیعی است، اما احادیثی صحیح‌السند از صدور آن‌ها خبر می‌دهند. با توجه به این نکته بر طبق قاعده، نباید راویان و مؤلفان چنین مجموعه‌هایی تضعیف شوند، ولی همان‌گونه که اشاره شد، بر طبق نظریه قدما در اکثریت موارد تضعیفات، به اشتباهات مصداق‌شناسی و اجتهادی راوی تعلق می‌گرفت.

حال می‌بینیم افرادی که در باب این معانی سنگین کتاب نوشته‌اند، تضعیف شده‌اند. افرادی چون: عبدالرحمن بن کثیر هاشمی (نجاشی، 1407 ق، فقره 621)، علی بن ابی‌صالح برزج (همان، فقره 675)، محمد بن سنان زاهری (همان، فقره 888)، علی بن حماد ازدی (کشی، 1348 ش، فقره 703) تنها کسی که با نگارش چنین کتابی تضعیف نشده، احمد بن محمد بن عیسی اشعری است. (نجاشی، 1407 ق، فقره 198) البته وی ید طولایی در تضعیف دیگران و غالی‌ستیزی دارد و طبعاً شخصیت و اشتها وی مانع از تضعیف وی شده است.

ج. کتب تفسیر سوره قدر

این کتب نیز حاوی احادیثی بود که مقاماتی باطنی و ماورایی را در وجود امامان علیهم‌السلام به اثبات می‌رساند. این دسته از احادیث نیز مفاهیمی سنگین و نیازمند به تفسیر بود. بدین سبب، کسانی که توان حل معضلات آن را نداشتند، به تضعیف راویان آن

می پرداختند. از جمله مصنفان و روایانی که بدین سبب مورد تضعیف و خرده گیری واقع شده اند، این افراد هستند:

حسن بن عباس بن حریش (همان، فقره 138)، عبدالرحمن بن کثیر هاشمی (همان، فقره 621)، علی بن ابی صالح (همان، فقره 675)، عمر بن توبه صنعانی (همان، فقره 753)، محمد بن حسان رازی (همان، فقره 903)، سعد بن مسلم (ابن غضائری، 1364 ش، ج 1، ص 66)، موسی بن رنجویه ارمنی (همان، ج 1، ص 91)، محبوب بن حکیم، (علامه حلی، 1411 ق، ص 262)

د. تفاسیر باطنی

این دسته از کتب نیز بیشتر پیرامون تطبیق معانی آیات بر مصادیق خارجی شکل می گرفت. عموم این تفاسیر پیرامون مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثالب دشمنان ایشان بود. تفاسیری که با نام تفاسیر باطنی به ذهن امروزی ما نزدیکتر است، مواردی است که در قرون بعدی و با ظهور عرفان نظری و رشد جریانهای تصوف پا به عرصه وجود نهاد. بدین سبب در آن دوره زمانی تفاسیر باطنی نقل مقامات باطنی اهل بیت علیهم السلام و اتهام ناقلان و مصنفان این آثار، گفتار غالبانه بود.

علی بن حسان کثیر هاشمی (نجاشی، 1407 ق، فقره 660)، و محمد بن اورمه (همان، فقره 891) از جمله افرادی هستند که با نگارش چنین کتبی تضعیف شدند.

ه. نقل مضامین عجیب و دور از ذهن

هر مطلبی که به واسطه جهل انسان به نظر او عجیب باشد، مورد تکذیب و یا تشکیک وی قرار می گیرد. همان مطلبی که امام علی علیه السلام به آن اشاره فرموده: «مردم دشمن آنچه نمی دانند هستند.» (رضی، 1414 ق، ص 501)

به واسطه طبقه بندی معارف در زمینه جرح و تعدیل روایان هم، چنین اتفاقی رخ می داد. گزارش های زیر نمونه ای از این مخالفتها به سبب اطلاع از احادیث دور از ذهن روایان است.

- علی بن عبدالله خدیجی با لقب ضعیف و فاسد المذهب معرفی شده است. دلیل آن نگارش کتابی مشتمل بر افعال امام علی علیه السلام بود که از آن این گونه خبر داده اند: «این کتاب ملعونی است که از لحاظ عظمت تخلیط واقع شده در نگارش آن، نمونه است.» (نجاشی،

1407ق، فقره 692)

- شیخ طوسی از تضعیف سخت جعفر بن محمد بن مالک فزاری پرده برمی‌دارد. می‌گوید: «و در باب زمان تولد امام زمان، مسائل بسیار عجیبی نقل می‌کند.» (طوسی، 1381ق، فقره 6037)

- حسن بن علی و شاء چون می‌دانست حدیث عمود حساسیت‌برانگیز است، به شاگردان خویش می‌گفت: «آن را از یونس بن ظبیان (متهم به غلو و کذب) نقل نکنید و از من نقل کنید (تا مورد تکذیب واقع نشوید).» (کشی، 1348ش، فقره 672)

- ابن غضائری یکی از مشکلات بکر بن احمد عصری را نقل مطالب غریب و دور از ذهن معرفی می‌کند. (1364ش، ج 1، ص 44) او در مورد حسن بن عباس حریش می‌گوید: «کتابی فاسد الالفاظ نوشته که نگارش آن نشان می‌دهد وضع شده است.» (همان، ج 1، ص 51) و با اعتراض به بکر بن صالح رازی می‌گوید: «بسیار می‌شود که مطالبی غریب و دور از ذهن نقل می‌کند که غیر او کسی نقل نکرده است.» (همان، ج 1، ص 44) او دربارهٔ عبدالله بن عبدالرحمن اصم می‌گوید: «کتابی دربارهٔ زیارات دارد که دلالت بر خبائث عظیم وی و مذهب باطل اوست. او از کذابان بصره است.» (همان، ج 1، ص 76) و دربارهٔ علی بن حسان بن کنیر هاشمی می‌گوید: «کتابی به نام تفسیر باطنی از او دیدم که حتی رشته‌ای هم آن را به اسلام متصل نمی‌تکرد.» (همان، ج 1، ص 77) او زمانی که به دفاع از ابن اورمه می‌پردازد، می‌گوید: «همی‌ها به او تهمت غلو زدند، ولی حدیث او پاک است و فسادی ندارد. چیزی منتسب به او ندیدیم که انسان را مضطرب کند، مگر اوراقی دربارهٔ تفسیر باطنی و احادیثی که لایق آن‌گونه مضامین است. به گمانم آن را دیگری وضع کرده و به او نسبت داده است.» (همان، ج 1، ص 93)

نتیجه‌گیری حاصل از بررسی این دسته ضعفا سودمند است. آنچه سبب می‌شود در اکثر موارد رجالان حکم به فساد یا غلو راوی کنند، مشاهدهٔ موارد مغایر با دانسته‌های ذهنی آنان است. هرچه این مغایرت بزرگ‌تر شود، تکذیب و تضعیف راوی بیشتر می‌شود تا جایی که در موارد مغایرت‌های آن‌چنانی رجالی علت را هم ذکر می‌کند؛ اما تمامی مطالب این‌گونه‌ای، شواهد بسیار و دلایل فراوان از میان احادیث صحیح دارند و دلالتی بر فساد راوی ندارند. ذکر این عامل از دلایل پنهان خطا در تضعیف به سبب آن

است که در بسیاری از موارد، رجالیان داعیه‌ای برای نقل دلیل این تضعیف نمی‌بینند. برخورد این‌گونه با این دسته از راویان سبب می‌شد افراد مربوطه تنها به دلیل این مفاهیم متقله تضعیف گردند و بقیه مطالب عادی آنان بدون مشکلی نقل گردد. متأسفانه در گرایش متأخرین به روش راوی محوری، این تضعیف به پای تمامی آثار وی گذاشته می‌شود و حتی احادیث فقهی وی و به دنباله آن، اسنادی که این راوی در آن حضور دارد، تضعیف می‌گردد و راویان وی متهم به روایت از ضعف می‌گردند. همه این موارد زمانی رخ می‌دهد که به خاستگاه این تضعیفات توجه نشود.

8. نظریات غیر تخصصی جارحان

با بررسی احوال راویان مشخص می‌شود، اکثریت قریب اتفاق راویان در یک زمینه تخصص داشتند و راویان ذوالفنون و متبحر در چندین رشته بسیار اندک بودند. برای ورود به بحث، به تخصص‌های عده‌ای از راویان توجه می‌کنیم:

عبدالملک بن جریر درباره احکام و شرایط متعه (حرّ عاملی، 1409ق، ج 27، ص 138، ح 33420)، حمران بن اعین در علوم قرآن، ابان بن تغلب در ادبیات عرب، زراره در فقه، مؤمن طاق در کلام، حمزه طیار در مسئله استطاعت، هشام بن سالم در توحید و هشام بن حکم در امامت. (کشی، 1348ش، فقره 494)

همچنین حمران بن اعین، هشام بن سالم و قیس ماصر از جمله متخصصان در علم کلام بودند. (طبرسی، 1403ق، ج 2، ص 365) عمر بن محمد بیاع سابری در مسائل حج متخصص بود. (نجاشی، 1407ق، فقره 751) همچنین زراره در مورد دوران جوانی خویش خبر می‌دهد که در آن زمان در مسائل ارث و وصیت متخصص بوده است. (کلینی، 1365ش، ج 7، ص 94، ح 3) همچنین هشام بن حکم و یونس بن عبدالرحمن و سگاک و فضل بن شاذان در زمینه مسائل کلامی، بالاترین متخصصان بودند. (کشی، 1348ش، فقره 1025)

برای نمونه با نگاهی به احادیث نیز مشخص می‌شود، سلمه بن محرز در مسائل حج و ارث متبحر بود و اکثریت احادیث زید شحام درباره علم است. (با تکرار بسیار احادیث ایشان در این مسائل در باب‌های مربوط در کتب اربعه و وسائل الشیعه) حال این رویکرد تخصص‌گرایانه راویان و طبقه‌بندی چهارگانه‌ای را که پیش‌تر ارائه

شد، اگر با توثیقات و تضعیفات موجود در کتب رجالی جمع کنیم، این نتایج حاصل می‌شود:

اول؛ بیشترین متخصصان در زمینه مسائل فقهی مشغول به تحصیل و تعلیم بوده و هرچه به دسته چهارم نزدیک می‌شویم، تعداد متخصصان هر رشته کمتر می‌شود. دوم؛ برخلاف کم شدن تعداد متخصصان هرچه از دسته اول فقه‌مداران به سوی حاملان احادیث عرفانی پیش می‌رویم، درصد تضعیفات رو به فزونی می‌گذارد. سوم؛ کم بودن تعداد متخصصان دسته‌های آخر، دلیل کم بودن تعداد احادیث تخصصی سپرده شده به آنان در این زمینه‌هاست. در نتیجه، احادیث این دسته در نظر اکثریت جامعه حدیثی، غریب، شاذ، و عجیب خواهد بود. همان‌گونه که زیاد بن ابی‌الحلال از جریان جابر این‌گونه خبر داد:

مردم در مورد احادیث جابر بن یزید و مطالب عجیب او به اختلاف افتادند. (صفر، 1404ق، ص 438، ح 12)

چهارم؛ با توجه به این مقدمات، تضعیف دسته‌های آخر توسط اکثریت جامعه شیعی، امری طبیعی است تا جایی که با نبود تضعیفات نسبت به این دسته باید به تعجب افتاد. با توجه به این رویکرد تخصص‌گرایانه اصحاب باید چند مسئله را مورد توجه قرار داد:

1. بسیاری از اختلافات کلامی و علمی اصحاب در زمانی رخ می‌داد که یک طرف، تخصص لازم جهت ورود به آن مسئله را نداشت و سبب اصلی این بود که اصحاب به تمامی مسائل از منظر دینی نگاه می‌کردند و هر عقیده ناصواب را، نسبت دادن ناروا به دین می‌پنداشتند. متأسفانه این افراد خود را دین‌پژوه می‌دانستند و به اشتباه وارد حوزه‌های غیر تخصصی خویش می‌شدند.

2. در اختلافات اصحاب باید روش امامان علیهم‌السلام مبنی بر حمایت از صاحبان تخصص را دنبال کرد و در تضعیفات پیش‌آمده توسط غیر متخصصان توقف نمود. همانند اختلاف کلامی زراره و هشام بن حکم که امام رضا علیه‌السلام دستور پیروی از هشام را دادند. (کشی، 1348ش، فقرة 482)

3. گاهی زمینه تخصص راوی سبب تضعیف راوی می‌گردید. محمد بن سنان با

صفوان بن یحیی در مسجد کوفه می‌نشست و می‌گفت: «هر کسی به دنبال حل معضلات است، نزد من بیاید و هر که به دنبال حلال و حرام است، به سراغ این شیخ برود.» (همان، فقرة 981) فعالیت در این زمینه حیثیت روایتی وی را نیز به چالش کشیده است.

به همین دلیل، عموم فقه‌مداران از اتهامات تضعیف مصون مانده‌اند و این نشان‌دهنده نگاه جامعه حدیثی به تخصص راوی و اشتباه در زمینه آن است. اشتباه فقه‌مداران در نهایت بدعت، نام می‌گرفت. اشتباه متخصصان کلام بی‌دینی و تهمت بر دین نام داشت. اشتباه متخصصان در ورطه مقامات باطنی ولایت به غلو تعبیر می‌گردید. متخصصان در مبحث اسماء و صفات الهی و معارف عرفانی با اشتباهی هر چند کوچک، کافر و زندیق نام می‌گرفتند. جدای از اینکه گاهی فقط با ورود به این ورطه‌ها و به سبب دور از ذهن بودن روایاتشان به این تهمت‌ها دچار می‌شدند.

در مجموع این شرایط باید در زمینه تضعیفات به تخصص راوی و تخصص تضعیف‌کنندگان وی توجه کرد. اگر رجالی وارد به نظریه‌پردازی در زمینه‌ای می‌شود و تخصص در آن زمینه ندارد، تضعیفات وی در آن ورطه پذیرفته نیست.

9. سخت‌گیری شدید بر رعایت آداب روایتگری

فرهنگ روایتگری شیعی، فرهنگی غنی و مستحکم بود و شاخصه‌ها و چهارچوبه‌های آن به درستی تبیین و پیروی می‌شد.² راویان شیعی برای رعایت این فرهنگ تلاش بسیاری کردند و از دیگران انتظار داشتند آن را مراعات کنند. عدم مراعات دقیق این فرهنگ برای راوی، تبعاتی منفی در پی داشت و حتی عدم رعایت این آداب، سبب اتهام وضع حدیث می‌شد. نجاشی خبر می‌دهد که جمعی از اصحاب، کتابی از علی بن حسن بن فضال را موضوع می‌دانند، زیرا هیچ‌کدام از افرادی که آن را نقل می‌کنند، نگفته‌اند کتاب را بر شیخ قرائت کردیم، بلکه به اجازه بسنده کرده‌اند. (نجاشی، 1407ق، فقرة 676) این سخت‌گیری‌ها از دو سو سبب تضعیف راویان می‌گردید:

اول؛ راوی به علت آنکه احادیثی با شرایط کامل روایتگری منتقل نشده بود یا آن‌ها را روایت نمی‌کرد و یا راوی آن را تضعیف می‌کرد. در این حالت ممکن بود وی دلیل روی برتافتن خویش را بیان کند یا خاموش بماند. در هر صورت، در طی زمان از این رفتار، معنای تضعیف راوی حدیث برداشت می‌شد، در صورتی که فرد روی برتافته، نظری به

شخص راوی نداشت؛ برای مثال، شیخ صدوق از استادش ابن ولید نقل کرده که «مفردات محمد بن عیسی بن عبید از کتب و احادیث یونس بن عبدالرحمن مورد اعتماد نیست.» (همان، فقره 896) این رفتار در جامعه حدیثی به عامل ضعف عبیدی مبدل گشته که تمامی کتب رجالی از آن خبر می‌دهند. یا دقت در رفتار عملی شیخ صدوق می‌بینیم؛ او در کتاب فقیه که به شهادت خویش فقط موارد قابل اعتماد و مورد فتوا و آنچه بین او خدا حجت است، نقل کرده (ابن بابویه، 1413ق، ج 1، ص 3)، هیچ روایتی از یونس بن عبدالرحمن را که راوی آن عبیدی باشد نمی‌آورد، اما در بیست و دو مورد، احادیث عبیدی را که از افرادی غیر یونس نقل شده است، نقل می‌کند. در بیشتر این موارد نیز سند را از خود عبیدی شروع می‌کند و ابایی از نقل از وی ندارد. این نشان می‌دهد ابن ولید به دلایل خاصی که نشان‌دهنده تشکیک در نحوه ارتباط این دو و عدم رعایت آداب روایتگری است، از این طریقه اعراض کرده است، ولی در نظر رجالیان و در طول زمان، همین عامل سبب تضعیف یکی از شخصیت‌های نامدار شیعی شده است.

دوم؛ به صورت مستقیم فردی که آداب روایتگری را رعایت نمی‌کرد، مورد هجمه واقع می‌شد و تضعیف می‌گردید. در این حالت بیان می‌شد که این راوی به دلیل رعایت نکردن این آداب تضعیف شده است. این عامل به سبب آن بروز می‌کرد که آداب و فرهنگ روایتگری در جامعه حدیثی شیعه مورد اهتمام تمامی افراد بود. باید این مسئله را در نظر داشت که از منظر واقعی، رعایت آداب روایت‌گری به صحت صدور حدیث ارتباطی ندارد و یکی از قراین صحت محسوب می‌شود. راویان با شیوع این دیدگاه سعی می‌کردند فضایی را برانگیزند که کسی جرأت مخالفت و تخطی از این آداب را نداشته باشد. مواردی که می‌توانیم به عنوان نمونه‌های اصلی تأدب به آداب حدیث از آن یاد کنیم مواردی است که راویان اشاره می‌کنند: حلال نمی‌دانم حدیث فراگیری شده خودم یا دیگری نقل گردد. این موارد چه به لحاظ مضامین و یا قراین دیگر از یقین به صحت متکلم خبر می‌دهد، اما وی پای‌بندی به این آداب را خواستار است. همانند علی ابن حسن فضال که روایت‌هایی را که در هجده سالگی با پدر خود مقابله کرده بود، به علت عدم فهم کامل معانی آن نقل نمی‌کرد و می‌گفت: «حلال نمی‌دانم آن‌ها را از پدرم نقل کنم.» (نجاشی، 1407ق، فقره 676) وی آن احادیث را از برادران بزرگش دوباره فرا

می گرفت و از طریق آنان نقل می کرد. (همانجا) ایوب بن نوح نیز روایاتی را که از محمد ابن سنان نوشته بود، در اختیار دیگران می نهاد و می گفت: «گر می خواهید بنگارید، اما حلال نمی دانم آن‌ها را از من روایت کنید. (کشی، 1348ش، فقره 729) زیرا در دم مرگ به من گفت اینها را سماع نکرده بلکه از راه وجاده است.» (همان، فقره 977)³ یا گزارش شده یکی از مذمت‌هایی که برخی در یونس بن عبدالرحمن منتشر می ساختند، تهمت نقل احادیث بدون سماع بود. (همان، فقره 945) این تهمت گرچه بافته‌ای غیرواقع بود، از اولویت‌های جامعه حدیثی شیعه خبر می داد. در آن جامعه به سبب اهمیت همگان بر مراقبت بر این آداب، این تهمتی بزرگ و شکننده بود.

به همین دلیل، راویان از افتادن به این مخمصه‌ها بسیار واهمه داشتند و در زمان تحویل گرفتن کتاب سعی می کردند حداقل اجازه نقل آن را دریافت کنند. تنها در این صورت با بروز مشکلی به دام وجاده نمی افتادند. احمد بن محمد بن عیسی اشعری می گوید: «برای آموختن حدیث به کوفه و به سراغ حسن بن علی و شام رفتم. از او خواستم کتاب علا بن رزین قلاء و کتاب ابان بن عثمان احمر را به من دهد. پس از گرفتن گفتم: دوست دارم اجازه نقل آن‌ها را هم بدهی.» گفت: «خدا رحمت کند چرا عجله می کنی. برو کتاب‌ها را نسخبرداری کن بعد بیا تا برایت قرائت کنم تا تو سماع داشته باشی.» گفتم: «از مصیبت‌های ارضی و سماوی در کمینم، ایمن نیستم.» (نجاشی، 1407ق، فقره 80)

نکته اساسی آن است که اینها از آداب روایتگری و از فضایل و نیکویی دأب راویان است و گرنه در دیدگاه کلی، اشکالی بر نقل وجاده (با معنی شرح داده شده) وارد نیست و به همین دلیل، امامان علیهم‌السلام از آن منع نمی کردند و به آن اجازه می دادند. احمد بن عمر حلال به امام رضا علیه‌السلام عرضه داشت: «مردی از اصحاب ما کتابش را به من داده ولی نگفته از طریق من روایت کن. آیا جایز است آن را روایت کنم؟» امام فرمود: «گر می دانی کتاب از آن اوست، کتاب را از طرف او روایت کن.» (کلینی، 1365ش، ج 1، ص 52، ح 6) بدین ترتیب با دستور امام علیه‌السلام کتابی را که بدون اجازه، قرائت و سماع دریافت شده و ملحق به باب وجاده است، با یقین انتساب به صاحب کتاب، می توان نقل کرد.

از دیگر موارد ادعای عدم حلیت نقل، گفتار علی بن حسن فضال در مورد حسن بن علی بن ابی حمزه بطائی است. وی می‌گوید: «او کذاب و ملعون است. او احادیث بسیاری را برایم روایت کرد و تفسیر قرآن از ابتدا تا انتها را از او (شنیدم) و نگاهشتم؛ ولی حلال نمی‌دانم حتی یک حدیث از آن‌ها را هم نقل کنم.» (کشی، 1348 ش، فقره 756) یا توجه به آنکه علی بن حسن فضال زمان امام هادی علیه السلام و امام عسگری علیه السلام را درک کرده است (خویی، 1410 ق، ج 11، ص 334). این حدیث شنیدن قطعاً مربوط به زمان واقفی بودن ابن ابی حمزه بطائی است. ابن فضال نیز به عنوان یک حدیث‌پژوه و با دلایلی چون یادگیری و اطلاع هر چه بیشتر احادیث و نظریات گوناگون، نزد یک شیخ واقفی معاند رفته و از او احادیث را فرا گرفته است. قطعاً دیدگاه او در این فراگیری یقین به صدور احادیث وی بوده است، زیرا متصور نیست شخصیتی سخت‌گیر همچون او حتی با تشکیک در صدور احادیث از جانب امام علیه السلام به فراگیری آن‌ها بپردازد. این ارتباط فقط به منظور رشد علمی و دستیابی به احادیث مختلف است، ولی چون راوی فردی فاسدالمذهب است، هرگز به خود اجازه نمی‌دهد، حتی یک حدیث از طریق وی را نقل کند.

فضل بن شاذان نیز روایاتی از محمد بن سنان شنیده بود و حتی آن‌ها را برای شاگردان خویش نقل کرده بود، ولی اجازه نمی‌داد آن‌ها از طرف او نقل کند و در نهایت اجازه داد پس از مرگ او آن‌ها را نقل کنند. (کشی، 1348 ش، فقره 980) این رفتار فضل حاکی از اعتماد به روایاتی است که اجازه نقل آن‌ها را به شاگردان خویش برای پس از وفات خویش داده است. فضل به صدور این احادیث اعتماد دارد، ولی چون محمد بن سنان متهم به کذب است و خود فضل به آن اصرار دارد (همان، فقره 979)، نمی‌خواهد برخلاف آداب روایت‌گری رفتار کند و اصحاب را بر علیه خود بشوراند و او را متهم به تناقض در گفتار و رفتار نماید؛ همان کنایه‌ای که کشی با اشاره از آن یاد می‌کند. (همان، فقره 980)

به زمینه اصلی بحث باز می‌گردیم، سخت‌گیری اصحاب در پای‌بندی به آداب روایت‌گری سبب بروز تضعیفات و یا برداشت تضعیف از رفتار برخی می‌گردید. این مسئله نمونه‌هایی دارد که از حتمی بودن این رخداد خبر می‌دهد.

10. تضعیف عامیان

جامعه دوران صادقین علیهم السلام به بعد، جامعه‌ای متشکل از مذاهب گوناگون بود. فقط مذاهب زیر مجموعه امامی به شمارش و معرفی برخی به سی دسته و گروه می‌رسید. (مامقانی، 1385 ش، ج 2، ص 60) به غیر از دسته‌های امامی، اهل سنت مذاهب فراوان و فقه‌های گوناگونی داشتند و تعداد آن‌ها بیش از مذاهب شیعه بوده است. این تنوع مذهبی فراوان و عقاید گوناگون در کنار دسته‌هایی از ادیان دیگر چون یهودیت و مسیحیت و زردشتی و حضور کافران و زندیقان، جامعه آن روزگار را به جامعه‌ای عجیب و از هم گسیخته در عین اختلاط مبدل می‌ساخت.

عامل دوم مؤثر در این مسئله، وجود عنصر تقیه بود که سبب می‌شد شیعیان در این جامعه همانند بقیه افراد و بدون شهرت به تشیع زندگی کنند.

این دو عامل سبب می‌شد بسیاری از مواقع، جامعه اهل سنت رو به تضعیف راویان شیعه آورده و ایرادهایی از وی بگیرند. این مسئله با گسترش در چنین جامعه‌ای که همه گونه افرادی با هم تعامل و رفت و آمد دارند، سبب انتقال تضعیفات به جامعه شیعی می‌شد. تعدادی از راویان به سبب چنین انتقال مخفی تضعیف از جامعه اهل سنت به جامعه شیعی مورد سؤال و احیاء تضعیف و اذع شده‌اند. کشف نمونه‌های این گونه تضعیفات بسیار مشکل است زیرا رجالیان در اکثر مواقع، دلایل تضعیف و مستندات خویش را ارائه نمی‌دهند.

همانند مؤمن طاق که جامعه اهل سنت وی را شیطان طاق لقب می‌دهد و این مسئله در جامعه شهرت یافته است. با جمع شدن این مورد با اتهامات بی‌اساس دیگری که دلالت بر فساد عقیدتی وی دارد، ذهنیتی برای مخاطبان ساخته شده که وی در جامعه شیعی شیطان طاق لقب یافته است. به همین دلیل در کتب رجالی، ابتدا در مورد وی این نکته را توجه می‌دهند که وی را عامه به این وصف ملقب کرده‌اند. (نجاشی، 1407 ق، فقره 886/طوسی، بی‌تا، فقره 595/کشّی، 1348 ش، فقره 324/ابن داود، 1383 ش، ص 326/حلی، 1411 ق، ص 138)

گاهی نیز عامیان تشیع را علت عدم نقل از راوی بیان می‌کردند. از یونس بن ابی اسحاق می‌پرسند: «چرا از ثویر بن ابی فاخته نقل نمی‌کنی؟» می‌گوید: «با او چه کنم

او رافضی است.» (نجاشی، 1407ق، فقره 303) مشخص است فرد پرسشگر، در گزارش به نفر بعدی می‌گوید: یونس از ثویر نقل نمی‌کند و در مراحل بعدی، همین گفتار سبب تضعیف وی می‌شود؛ بدون اینکه علت آن، که تشیع اوست، نقل شود؛ برای نمونه، می‌توان محمد بن عبدالعزیز زهری را معرفی کرد که توسط محمد بن اسماعیل بخاری تضعیف شده است. (حلی، 1411ق، ص 165) همچنین عباد بن کثیر کاهلی را سفیان ثوری از امامان عامه تضعیف کرده (طوسی، 1381ش، فقره 3368) و عبدالعزیز بن ابی دُئب مدنی نیز توسط ابن نمیر که شخصیتی عامی است، تضعیف شده است. (همان، فقره 3284)

نکته جالبی که واقعی بودن این ادعا را واضح می‌کند آن است که علامه حلی با نقل تضعیف عبدالعزیز مدنی توسط ابن نمیر می‌گوید: من این مسئله را سبب طعن بر وی نمی‌دانم، ولی از اسباب و مرجحات طعن محسوب می‌گردد (حلی، 1411ق، ص 240) و متأسفانه وی را در بخش ضعیف کتاب خویش آورده است. این حال فردی است که مشخص شده است تضعیف او از جامعه اهل سنت منتقل شده است و افرادی که این علت در مورد آنان کشف نشده، راهی به سوی رفع اتهام از آنان نیست.

به همان دلیل که امامان علیهم‌السلام دستور به مخالفت با آرای اهل سنت می‌دادند، باید با این آرائی مخالفت کرد. باید به این نکته نیز توجه داشت که هرچه افراد در تشیع خود خالص‌تر بودند و به امام علیهم‌السلام نزدیک‌تر بودند، بیشتر مورد این حمله‌ها واقع می‌شدند. همان‌گونه که مؤمن طاق به لحاظ دفاع از حریم اهل بیت علیهم‌السلام لقب شیطان می‌گیرد. (نجاشی، 1407ق، فقره 886) همانند ابراهیم بن محمد ابی‌یحیی که از خاصان بارگاه صادقین علیهم‌السلام بود و عامه به همین دلیل تضعیفش کردند. (نجاشی، 1407ق، فقره 12/ علامه حلی، ص 3) در ادامه تحت عنوان «شهرت به تشیع» باز هم به این خصلت جامعه اهل سنت اشاره می‌گردد. این روش همگانی جامعه اهل سنت در مقابل شیعیان بود و به همین سبب، رویکرد تقیه از سوی امامان علیهم‌السلام دنبال می‌شد.

آنچه به جهت پایان دادن و اثبات این بحث کافی است، نمونه‌هایی است که نشان می‌دهد تضعیف جامعه اهل سنت فقط شامل حال راویان نمی‌گردد، بلکه در مواردی به تضعیف امامان علیهم‌السلام نیز روی می‌آوردند.

همانند اتهام ضعف حدیث‌پژوهی و نقل احادیث منکر به امام صادق علیه السلام (کشی، 1348 ش، فقره 588) و اتهام پلید عامیان به امام باقر علیه السلام مبنی بر (نعوذ بالله) «دروغ‌گویی بدتر از تمام دروغ‌گویان». (همان، فقره 88) آیا این تضعیف اهل سنت را باید از مرجحات طعنه بر این دو امام بزرگوار علیهم السلام بدانیم یا باید با این‌گونه آرای ایشان مخالفت کنیم؟

11. دشمنی عامیان و منحرفان

یکی از دلایل تأثیرگذار در بروز تضعیفات، دشمنی عامیان و منحرفان بود. تفاوت این فقره با عامل قبلی این است که در آن‌گونه موارد، راوی اهل سنت مقید به احکام مذهب خویش بوده و بر پایه یک نقد علمی به تضعیف راوی شیعه می‌پرداخت. بحث کنونی پیرامون مواردی است که علماء اهل سنت یا منحرفان جامعه شیعه با دسیسه‌چینی و تهمت و افتراء سعی در تخریب وجهه علمی راویان شیعی داشتند. فضای غبارآلود و آشفته که پیش‌تر نام برده شد، سبب انتقال و تکرار و مضاعف شدن اتهامات واهی از سوی این افراد می‌گردید. یکی از نمونه‌های این مورد دشمنی یحیی بن خالد برمکی با هشام بن حکم بود. او تلاش کرد با دسیسه‌چینی هارون را متقاعد به قتل وی کند. برای رسیدن به این هدف در مجلس مناظره‌ای نمایشی، هشام را وادار به رفع تقیه کرد. پس از این مجلس، هشام بن حکم که می‌دانست مورد خشم هارون واقع شده است، فراری شد. یحیی بن خالد نیز که به آرزوی انتقام نرسیده بود، راه دیگری در پیش گرفت. او برای از بین بردن حیثیت هشام، گفتاری از مأمون را منتشر کرد. اکنون واقعاً مشخص نیست مأمون چنین گفته باشد، اما گفته مأمون و نقل یحیی سبب اتهام سختی برای هشام شد. به گفته یحیی، هارون به سبب این مناظره دستور دستگیری هشام و یاران او و زندانی ساختن امام کاظم علیه السلام را صادر کرد. (همان، فقره 477) یا در نظر گرفتن دشمنی یحیی با هشام، مسلم است که او این حرف را به سبب شکستن شخصیت هشام در جمع شیعیان منتشر کرده و دلیلی ندارد او مکالمات خصوصی خویش با خلیفه را منتشر کند. نتیجه این گزارش وی نیز متهم شدن هشام به شراکت در قتل امام کاظم علیه السلام است که کشتی نمونه‌هایی از آن را نام می‌برد. (همان، فقره 498 و 496) مسئله‌ای که به گونه‌ای معروف می‌شود که حتی یونس بن عبدالرحمن شاگرد خاص هشام که در آن مجلس حاضر بوده و ناقل قضیه است، آن را یکی از اسباب زندانی شدن امام علیه السلام می‌داند. (همان، فقره 477)

در حقیقت، مسئله این گونه نیست و فردی که اسباب شهادت امام علیه السلام را فراهم کرد، محمد بن اسماعیل بن جعفر علیه السلام برادرزاده امام کاظم علیه السلام است. امام علیه السلام قبل از مسافرت وی به عراق دو بار از وی می‌خواهند عامل ریختن خون ایشان نگردد و با دادن هدایا، سعی در پر کردن چشم وی می‌کنند، اما وی با رسیدن به عراق با عجله به حضور هارون می‌رود و او را به شدت علیه امام علیه السلام تحریک می‌کند. (همان، فقره 478) آیت‌الله خویی نیز هشام را از چنین اتهام سنگینی مبرا می‌داند (خویی، 1410ق، ج 19، ص 271) و مجرم اصلی را علی بن اسماعیل بن جعفر علیه السلام برادر همین فرد می‌دانند و چندین حدیث از تلاش امام علیه السلام برای جلوگیری از سعایت وی می‌آورند. (همان، ج 11، ص 273) قطعاً یکی از این دو برادر یا هر دو در این سعایت نقش آفرین بوده‌اند. دیدیم که دشمنی یک عامی چگونه توانست سبب بروز تضعیفاتی برای یکی از والاترین شخصیت‌های شیعی گردد. اگر آیت‌الله خویی به دفاع از هشام برمی‌خیزد، به صراحت خودشان به دلیل اشتها هشام است. (همان، ج 19، ص 271) با این حال مشخص است حال راویانی که از اشتهاوی که بتواند آنان را از این اتهامات بپیراید، چگونه می‌شود.

دسته دوم که سعی در تخریب و جهة‌راویان داشتند، منحرفانی بودند که راه خویش را از جامعه حدیثی شیعه جدا می‌کردند. این افراد توسط اصحاب پرتوان شیعی شناسایی و به جامعه معرفی می‌شدند. پس از شروع جریان ابوالخطاب، راهکارهایی توسط امام صادق علیه السلام برای حذف این جریان دنبال گردید. یکی از این راهکارها، معرفی دسته‌ای از راویان فقه‌مدار و مجتهد شیعی و انتصاب ایشان به مرجعیت علمی اصحاب و شیعیان بود. (کشکی، 1348ش، فقرات 215، 216، 217، 218، 219، 220، 286، 287، 325، 326، 432، 433، 434 و 438) با ارجاعات خاص امام صادق علیه السلام به این راویان و اقبال جامعه به این دسته و تلاش ایشان برای نشر تشیع صحیح، موجبات طرد غالبان از جامعه شیعه فراهم شد.

این دسته مطرود که حسادت جانشان را پر کرده بود، رو به دشمنی با این راویان و الامقام آوردند، تا جایی که جمیل بن دراج گزارش می‌دهد راویان شیعی یاران ابوالخطاب را با دشمنی نسبت به این دسته شناسایی می‌کردند. (همان، فقره 220) این مسئله تأمل‌پذیر است که به چه میزان تهمت و افترا و دشمنی نسبت به آن دسته از

راویان به وجود آوردند که با مشاهده اندک دشمنی با این دسته از سوی فردی، او را غالی می‌نامیدند.

این‌گونه جریانات پیرامون هشام بن سالم هم شکل گرفت. او از اولین افرادی بود که به امامت امام کاظم علیه السلام واقف شد و کم‌کم تمامی اصحاب را به محضر ایشان برد. (کشی، 1348 ش، فقره 502) این رفتار وی سبب شد جریان دروغین امامت عبدالله افطح رسوا شود و شیعیان امام واقعی را بشناسند. روشنگری هشام بن سالم سبب دشمنی فطحی‌ها با او شد تا جایی که بارها به جانش سوء قصد کردند. (همان) جمع این جریان با تهمت‌های بی‌پایه‌ای به وی همانند عقیده به جسمانیت خداوند گویای بسیاری از موارد است. (کلینی، 1365 ش، ج 1، ص 105، ح 5)

با شهادت امام کاظم علیه السلام تعدادی از وکلای ایشان که افراد با نفوذی بودند به طمع تصاحب اموال فراوانی که از امام در نزد ایشان مانده بود، شهادت امام کاظم و امامت امام رضا علیه السلام را تکذیب نمودند و مدعی غیبت امام شدند. (کشی، 1348 ش، فقره 946) در این حال، طبق پیش‌بینی امام کاظم علیه السلام، یونس بن عبدالرحمن اولین فردی بود که به روشنگری و تبلیغ امامت امام رضا علیه السلام روی آورد (کشی، 1348 ش، فقره 933) و شبّهات جامعه شیعه را برطرف نمود (کشی، 1348 ش، فقره 946) واقفیان که یونس را سبب رسوا شدن خود می‌دیدند، پیشنهاد رشوه سنگینی به او داده و مبلغ زیادی هم برای شروع برای او فرستاده، تلاش زیادی برای جذب وی کردند؛ اما او تسلیم خواسته‌های نفسانی آنان نشد و همین امر سبب دشمنی آن‌ها و اظهار آن به گونه‌های متفاوت گردید. (همان‌جا)

حال اتهامات واهی و بی‌پایه‌ای در مورد این افراد مطرح است. شناخت دشمنان آنان و توجه به اینکه این افراد بی‌دین از هر وسیله‌ای سود می‌برده‌اند، ریشه اتهامات را مشخص می‌کند. توجه به وجود این عامل در بحث تضعیفات، بسیار لازم و کاربردی است. متأسفانه شناخت تضعیفات مبتنی بر چنین عاملی بسیار مشکل است، زیرا این‌گونه تضعیفات بر پایه نفاق و تزویر بنا شده و پنهان کردن آبشخور اتهام، از اصول اولیه آن است. به صورت خلاصه و با عناوین امروزی می‌توان گفت، عامیان و منحرفان با ناجوانمردانه‌ترین روش‌ها به ترور شخصیت راویان بزرگ شیعی می‌پرداختند. توجه به این عامل در تضعیفات، از موارد راهگشاست.

12. القای اختلاف از جانب امام علی (ع)

امامان (ع) به صراحت بیان می‌فرمودند که برای حفظ جامعه نوپای شیعه، راویان را با جواب‌های گوناگون سیراب می‌کنند. (کلینی، 1365، ج 1، ص 67، ح 8) این رفتار به سبب آن بود که رفتار و گفتار یکسان راویان، شیعی بودن آن‌ها را در جامعه مشخص نکند. این رفتار امامان (ع) سبب بروز اختلافاتی در مسائل یکسان می‌شد. اینکه جواب‌ها بر مبنای تقیه داده می‌شده و یا درجات مختلفی از یک معنا بوده و یا حالتی دیگر، از طرف امامان (ع) مشخص نشده است.

زراره می‌گفت: مسئله‌ای از امام باقر (ع) پرسیدم. بعد از من مردی وارد شد و همان را پرسید. حضرت جوابی متفاوت به او داد. بعد از رفتن او فردی دیگر وارد شد و همان را پرسید. حضرت جوابی دادند که با جواب من و فرد دوم متفاوت بود. هنگامی که دومی هم رفت، علت را پرسیدم. امام فرمود: «این روش برای ما بهتر، و برای بقای ما و شما لازم است؛ اگر همه شما یک‌گونه حرف بزنید، مردم وحدت شما با ما را می‌فهمند و این بقای ما و جامعه شیعی را کم می‌کند.» بعدها به امام صادق (ع) نیز گفتم: اگر شیعیان را بر نیزه و یا آتش بفرستید می‌زوند، اما از نزد شما با مطالبی مختلف و متفاوت خارج می‌شوند. ایشان نیز همانند پدرشان جواب فرمودند. (همان، ج 1، ص 65، ح 5)

باری دیگر از اختلاف اصحاب پرسیده شد. امام کاظم (ع) فرمود: «من این کار را با شما انجام می‌دهم. اگر شما گرد امر واحد و یکسانی بگردید، کشتار می‌شوید.» (ابن بابویه، 1385، ج 2، ص 396، ح 15)

اختلافات کلامی و علمی اصحاب زمینه‌های بروز تضعیفات و حتی تکفیرهایی را در جامعه شیعی فراهم می‌کرد. توجه به اصل کلی القای اختلاف از جانب امامان (ع) و امکان وجود ریشه‌هایی برگرفته از آن، موضوعی انکارنشدنی است. به همین سبب باید زمینه‌های اختلافی اصحاب به صورت دقیق بررسی شود. در صورتی که اختلافاتی که منجر به تضعیف شده واکاوی شود و آبخشور مسائل متعارض، دامان معصوم (ع) باشد، بطلان تضعیف روشن خواهد بود. در صورت عدم بررسی دقیق در این‌گونه موارد، امکان صدور حکم اشتباه وجود دارد.

13. پیوندها

یکی از مسائل مؤثر در تضعیفات رجالی، مسئله پیوندهای استاد و شاگردی بین

راویان و گاهی دوستی‌هاست. رجالیان طبق یک اصل عقلایی عقیده داشتند سبب دوستی و یا استاد و شاگردی دو نفر، علاقه به مضامین مشترک و عقاید مشابه است. دأب راویان احادیث، زمینه دیگری بود که سبب می‌شد رجالیان با مشاهده پیوندها، به اشتراک مضامین و عقاید حکم کنند. در این زمینه، یکی از روش‌های همگانی راویان، دقت در انتخاب استاد و شاگرد خویش بود.⁴ این مسئله آنقدر مهم بود که اگر در استاد یا شاگرد خویش هیچ گونه ایرادی نمی‌دیدند، اما وی مورد اعتراض جامعه حدیثی قرار می‌گرفت، از هم‌نشینی و نقل از او دست برمی‌داشتند.

جمع این دو زمینه سبب می‌شد که رجالیان به پیوندهای افراد اهمیت فراوانی دهند و آن را یکی از ملاک‌های تضعیف بشمارند، اما همیشه از این ملاک خویش خبر نمی‌دادند و به همین دلیل، این عامل از عوامل پنهان تضعیفات است. گویاترین نمونه برای اثبات عامل پیوندها در مبحث تضعیفات، گزارش مرحوم کشی بر تضعیف هشام بن ابراهیم عباسی است. می‌گوید: «عباسی از مریدان یونس بن عبدالرحمن و یونس از مریدان هشام بن حکم و هشام مرید ابوشاکر دیصانی و ابوشاکر زندیق است.» (کشی، 1348 ش، فقره 497)

این سخن منتسب به امام رضا علیه السلام است؛ اما از نحوه نگرش جامعه به آنان حکایت دارد. مرحوم کشی نیز در نهایت چنین نسبتی به وی را نمی‌پذیرد. در بحث تضعیفات باید بر شناخت رابطه‌ها و پیوندهای دوستی و شاگرد و استادی به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار در این ورطه توجه داشت، همانند نجاشی که یکی از مذمت‌های جابر بن یزید را این می‌داند که راویان از وی همانند عمرو بن شمر و مفضل بن صالح و منخل بن جمیل و یوسف بن یعقوب همگی ضعیف‌اند. (نجاشی، 1407 ق، فقره 332)

یکی از مواردی که حساسیت راویان و عالمان را به پیوندها می‌رساند، یکی از جریانات پیرامون مفضل بن عمر است. وی به لحاظ مضامین احادیث خویش متهم به غلو است. مسئله پیوندها نیز در مورد وی بسیار تأثیرگذار است. او از متهمان به غلوی چون جابر جعفی و یونس بن ظبیان و خیبری بن علی طحان حدیث نقل می‌کند. از سوی دیگر در میان شاگردان وی، افرادی چون حسین بن یزید نوفلی و صالح بن عقبه بن قیس و عبدالرحمن بن کثیر هاشمی و عبدالله بن قاسم حضرمی و محمد بن سنان

زاهری و ابوسمینه و میاح مدائنی متهم به غلو شده‌اند. (حویلی، 1410ق، ج 18، ص 291) این‌گونه ارتباطات برای هر دو طرف مشکل‌ساز شده و همه این افراد متهم به غلو شده‌اند.

علاوه بر اینها مفضل در برخوردهای اجتماعی، فردی اهل تسامح بوده و جهت هدایت جوانان و گمراهان از همنشینی با آنان ابائی نداشته است. این حال او تا جایی پیش رفت که گویی به پیر و مراد گمراهان کوفه تبدیل شده بود. (کشئی، 1348ش، فقره 592) دسته‌ای از اصحاب نامه‌ای به امام صادق علیه السلام نوشتند و عرض کردند: «مفضل (آبروی ما را برده است او) با گمراهان و کبوتربازان و شرابخواران همنشین شده است. لازم است به او نامه بنویسید و او را از همنشینی با آنان منع کنید.» حضرت نامه سر بسته‌ای برای او نوشت و امر کرد خود ایشان به مفضل تحویل دهند. مفضل پس از خواندن نامه، آن را به حاملان پیام یعنی زراره، عبدالله بن بکیر، محمد بن سالم، ابوبصیر و حجر بن زائده تحویل داد. ایشان متعجبانه دیدند حضرت خرید و ارسال اشیاء گوناگونی را به وی امر کرده‌اند. مفضل پرسید «چه می‌گویید؟» آنان متحیرانه گفتند: «خرید این موارد اموال فراوانی لازم دارد. اجازه بده مدتی تلاش کنیم تا مبلغ آن را تهیه کنیم.» مفضل گفت: «خیر تا فردا حق رفتن از اینجا را ندارید.» او بلافاصله همان افرادی را که به خاطر آنان سرزش می‌شد فراخواند. وی بدون آنکه چیزی از آنان بخواهد، فقط نامه امام علیه السلام را برای ایشان قرائت کرد. آنان پراکنده شدند و فردا صبح همگی بازگشتند و هر کسی به قدر توان خویش مبلغ قابل توجهی آورده بود. هنگامی که پول لازم تهیه شد، مفضل به آنان گفت: «گمان برده‌اید خداوند محتاج نماز و روزه شماست؟ آیا صحیح است این افرادی را که این‌گونه به امام علیه السلام عشق می‌ورزند، از گرد خود برانم؟» (همان‌جا)

این‌گونه پیوندها سبب می‌شد راویان و رجالیان به تضعیف فردی روی بیاورند. همان‌گونه که پس از انتصاب مفضل از سوی امام صادق علیه السلام به مرجعیت علمی شیعیان، عده‌ای به سراغ وی نمی‌رفتند و دلیل آن را اطرافیان وی معرفی می‌کردند. (همان‌جا) اگر این تدبیر امام علیه السلام نبود، اتهام کبوتربازی و شرابخواری و... نیز به اتهامات وی اضافه می‌شد. راویان شیعی آنقدر سخت‌گیر بودند که اگر به کسی شک داشتند با دستور امام علیه السلام هم به سراغ وی نمی‌رفتند.

14. تفاوت وظایف محوله

یکی از مسائلی که در برخی موارد سبب بروز تکذیب و طرد راویان نسبت به راوی دیگر می‌شد، عدم شناخت وظایف محوله به وی، و قیاس با وظایف خویش بود. امامان علیهم‌السلام با توجه به توانایی‌های مختلف راویان، وظایفی را برای آنان تعریف می‌کردند و یا اجازه بعضی امور را به آنان می‌دادند. در این حالت برخی با قیاس با وظایف خویش، دیگری را در اشتباه دیده، به مخالفت با وی می‌پرداختند. در این بین، گاهی عامل اصلی مغفول مانده، فقط گزارش از مخالفت‌ها و عاملی منفی در کارنامه راوی باقی می‌ماند. پیش‌تر از تلاش مفضل بن عمر برای جذب حداکثری افراد کاهل در ورطه عمل و اطلاع و رضایت امام علیه‌السلام از اعمال او و مخالفت اصحاب با وی در این ورطه گزارش گردید.

ابو خالد کابلی نیز مؤمن طاق را مشغول مجادلات کلامی در روضه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دید، نزد او رفت و گفت: «امام صادق علیه‌السلام دستور فرموده‌اند کسی از ما با دیگران مناظره نکند.» مؤمن طاق پرسید: «یعنی حضرت دستور فرموده‌اند به من چنین پیامی بدهی؟» گفت: «نه؛ ولی گفته‌اند با هیچ کس مناظره نکن.» مؤمن طاق گفت: «پس برو به دستورت عمل کن. (چه کاری به من داری)» او هم نزد امام علیه‌السلام رفت و از وی شکایت نمود. امام علیه‌السلام با لبخندی فرمودند: «او اگر مناظره کند، خوب بالا می‌رود و کلام طرف مقابل را نقض می‌کند. تو اگر از مقصد اصلی کلام دور شوی، از استدلال خوب باز می‌مانی.» (همان، فقره 327)

همانند این اختلاف در مورد زید شهید با مؤمن طاق نیز به وقوع پیوست. زید وظیفه خویش می‌دانست قیام کند و مؤمن طاق وظیفه خویش نمی‌دانست او را یاری کند و با استدلال کوبنده خود، او را فلیح کرد (همان، فقره 328)؛ اما اشتباه می‌کرد و زید از امام صادق علیه‌السلام برای خروج اجازه داشت. (طبرسی، 1403ق، ج 2، ص 376) همین استدلال او سبب شد دسته‌ای گمان کنند وی بدون اذن امام علیه‌السلام خروج کرده و عمل باطلی انجام داده است.

یکی از اتهامات هشام بن حکم در جامعه حدیثی آن بود که وی به دستور امام کاظم علیه‌السلام (دست کشیدن از مناظرات) عمل نمی‌کند، اما واقع این قضیه این بود که

حضرت این امر را به صورت مشروط و تا پایان حیات مهدی عباسی بیان داشته بودند. (کشی، 1348ش، فقره 485)

چنین مواردی بیشتر در زمینه تقیه ظهور می‌کرد و یکی از دو طرف از وظایف طرف مقابل آگاه نمی‌شد. نتیجه این بود که عمل وی را کاری برخلاف مصالح امامت دانسته، به مخالفت با وی می‌پرداخت. توجه به این مورد به خصوص درباره متکلمان شیعی بسیار لازم است.

15. شهرت به تشیع

گاهی شهرت به شیعه بودن فردی به حدی می‌رسید که جان وی به خطر می‌افتاد. در این هنگام، امام علیه السلام حفظ جان فرد را بر حفظ آبروی وی ترجیح می‌دادند. در چنین فضایی، امام علیه السلام سعی می‌کردند به روش‌های مختلف، عدم ارتباط و جدایی و یا حتی مخالفت خود را با وی بروز دهند. این مسائل در تاریخ جامعه حدیثی ثبت می‌شد و بعدها با از بین رفتن فضای صدور، تبدیل به عاملی جهت تضعیف راوی می‌شد. این سلسله عوامل پنهان فقط در مورد راویان برجسته که داعیه برای توثیق آنان بسیار بوده و جامعه، بسیاری از عوامل پنهان و آشکار را در مورد آنان گزارش می‌دهد، قابل بازیابی است. در مورد دسته‌های پایین‌تر از آنان چنان فضای غبار آلودی است که به راحتی نمی‌توان عوامل را بازشناسی کرد.

زراره یکی از راویانی است که امام علیه السلام در مقطعی به بدگویی از وی پرداخته‌اند. (همان، فقرات 228، 230، 231، 236 و 239) حتی در مواردی، وی مورد لعن امام علیه السلام قرار گرفته است. (همان، فقرات 241 و 242) زراره که عالم خبیری است سکونت اختیار می‌کند، اما امام صادق علیه السلام وظیفه خویش می‌داند که از او دلجویی کند و علت را با پیامی برایش شرح دهد:

عیب‌جویی کردن من از تو بدان سبب است که قصد دفاع از تو را دارم، زیرا مردم و دشمنان به سوی تمامی کسانی می‌شتابند که به ما نزدیک‌اند و ما جایگاه او را می‌ستاییم، تا آنان را به سبب محبت و نزدیکی که ما به آنان داریم، اذیتش کنند و به سبب محبتی که ما به او داریم و تقریبی که او به ما دارد، مذمتش کنند و هر گونه اذیتی به او برسانند و به قتلش رسانند. هر کسی هم که کارش نیکو باشد، ولی ما به دلایلی از او عیب‌جویی کنیم،

توسط ایشان ستوده می‌شود. من از تو عیب‌جویی کردم، زیرا تو مردی هستی که به ارتباط با ما و میل به سوی ما شهرت یافته‌ای و در این حال در چشم مردم مذمومی... (همان، فقرة 221)

این گفتار امام علیه السلام از رویه دائمی امامان علیهم السلام در دوران تقیه خبر می‌دهد و می‌توان نمونه‌های دیگری نیز برای آن یافت. (همان، فقرات 236، 237 و 283)

16. تفاوت در تعریف غلو

روشن نشدن چهارچوبه‌ها و موازین غلو درباره مقامات امامان علیهم السلام سبب بروز مشکلات عدیده‌ای در جامعه حدیثی شیعه شد. وجود جریان‌های غالبان به حدی و اهمه محدثان و رجالیان را برانگیخت که با احتیاط فراوان و با قصد جدا کردن هر فرد مشکوک، وارد عرصه یالایش میراث حدیثی شدند. این عدم انسجام در تعریف غلو سبب شد هر کسی، دسته‌ای را طبق نظر خویش متهم به غلو کنند. در نتیجه آیندگان با افراد زیادی روبه‌رو هستند که یک یا چند محدث و رجالی آنان را متهم به غلو کرده‌اند. از طرفی اینان، دلیل گفتار خویش یا حتی تعریف خویش از غلو را بیان نکرده‌اند. همین دو اصل یعنی عدم ذکر دلیل و عدم مشخص کردن مفهوم غلو، دلیلی بر تشکیک و یارزد نمودن تمامی تضعیفات مبتنی بر غلو است.

باید دقت کرد اتهام‌زنندگان در اکثر موارد، فقط با عناوینی اشاره می‌کنند که فردی غالی است. تنها در موارد بسیار کمی از کلام و عقیده غالبانه افرادی خبر داده شده است. متأسفانه در اکثر قریب به اتفاق این‌گونه موارد نیز مفهومی را که از سخنان او فهمیده‌اند، نقل می‌کنند. به دلیل مشخص نبودن موازین کلام غالبانه مشخص نیست این جارحان از سخن متهم، مفهوم درستی را برداشت کرده باشند. بدین سبب اکثر این موارد قابل استناد نیست.

بحث پیرامون تضعیفات مبتنی بر غلو، بسیار طولانی و از حوصله این مبحث خارج است. (نک: قاسم‌پور، حدیث‌پژوهی، شماره 5، ص 76-80) نکته قابل توجه و مربوط به بحث فعلی این نکته است که مقوله غلو به عنوان یکی از عوامل آشکار تضعیفات است و قابل تشکیک نیست. تمامی رجالیان به درستی بر ضعف راوی غالی هم‌نظر بوده و بر این نکته اصرار دارند. مشکل از جایی آغاز می‌شود که هر محدث و رجالی مشغول

معرفی مصادیق غالیان می‌گردد. به لحاظ کلی، اشتباهات اجتهادی جارحان در این زمینه، مشکلات فزاینده‌ای تولید می‌کند که حل آن به راحتی میسر نیست. برای آنکه معضل رخ داده در اثر مشخص نبودن موازین غلو روشن گردد، به پاره‌ای از تناقضات به وجود آمده در این باب اشاره می‌شود. با بررسی این موارد ثابت می‌شود آنچه به عنوان غلو در بستر تاریخی نقل حدیث شیعه مطرح است، بیشتر ترس از ابتلای به این مقوله و در نتیجه متهم کردن بی‌دلیل و گسترده دیگران است.

الف. اولین نمونه‌ها مواردی است که جارح برخلاف نظر امام علیه السلام فردی را غالی می‌داند.

مرحوم نجاشی درباره محمد بن حسن بن شمون می‌گوید: «وافق بود و سپس غالی شد. جداً ضعیف و فاسد المذهب است. احادیثی به نفع واقفه را هم به وی مستند کرده‌اند.» سپس خود وی گزارش می‌دهد خاندان امام رضا علیه السلام یعنی امام جواد علیه السلام، امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام تأمین مخارج وی و جهل نغری را که همه آنها جزء خانواده وی بوده‌اند، به عهده داشته‌اند. (نجاشی، 1407ق، فقره 899) در صورتی که غیرممکن است امام علیه السلام چنین رفتاری نسبت به یک غالی داشته باشند. در نمونه‌ای جالب‌تر مرحوم کشی بدون نقل از دیگران، نظر شخصی خویش درباره داود بن قاسم جعفری را این‌گونه ابراز می‌دارد: «او منزلتی عالی در نزد امامان جواد، هادی و عسکری علیهم السلام داشت. مقام با جلالت او از احادیث ایشان در حق او، و احادیثی که به او آموخته‌اند، فهمیده می‌شود.» سپس اضافه می‌کند: «حادث او دلالت بر عقاید غالیانه دارد.» (کشی، 1348ش، فقره 1080) مرحوم کشی در مورد سیف بن مصعب عبدی نیز این‌گونه رفتار می‌کند. می‌گوید امام صادق علیه السلام به او فرمود: «شعری بخوان تا زنان با آن نوحه سر دهند» و به شیعیان فرمودند: «ای شیعیان به فرزندانان شعر عبدی را بیاموزید که او بر دین الهی است.» مرحوم کشی بدون رد این احادیث می‌گوید: «شعار او دلالت دارد که وی از غالیان است.» (همان، فقره 747 و 748)

در این‌گونه موارد به وضوح، تعریف جارحان از غلو با تعریفی که امام علیه السلام از غلو دارند، متفاوت است. این نکته نشان‌دهنده اشتباه قطعی جارح و عدم تنظیم شاخصه‌های غلو در جامعه شیعی دارد.

ب. نمونه‌های دوم مواردی است که راوی از جمله غالی‌ستیزان است و به مبارزه با این دسته معروف شده، ولی توسط دیگران به غلوّ متهم می‌شود. همانند:

مرحوم نجاشی در مورد محمد بن موسی بن عیسی همدانی می‌گوید: «قمی‌ها به خاطر غلوّ او را تضعیف کرده‌اند و ابن ولید می‌گفت: او حدیث وضع می‌کرد، والله اعلم.» سپس گزارش می‌دهد که وی کتابی در ردّ غالیان نگاشته است. (نجاشی، 1407ق، فقره 904) مرحوم نجاشی درباره علی بن عباس جزادینی متهم غلوّ نیز نقل می‌کند که او کتابی در رد طائفه‌ای از غالیان نوشته است. (نجاشی، 1407ق، فقره 668) نصر بن صباح نیز که همه، وی را متهم به غلوّ می‌نمایند (نجاشی، 1407ق، فقره 1149/طوسی، 1381ش، فقره 6385/کشی، 1348ش، فقرات 42 و 582) افرادی را به عنوان غالی معرفی و لعن کرده است. (خوبی، 1410ق، ج 19، ص 136) مرحوم نجاشی اسحاق بن حسن بکران را ضعیف المذهب معرفی می‌کند که کنایه از غلوّ اوست، اما خود نقل می‌کند وی کتابی در ردّ بر غالیان و کتابی در نفی سهوالتی نگاشته است. (نجاشی، 1407ق، فقره 178) محمد بن اورمه هم که قمی‌ها قصد داشتند وی را به اتهام غلوّ ترور کنند، کتابی در ردّ غالیان نگاشته است. (همان، فقره 891)

در این دسته نیز مشخص است متهم و اتهام زننده تعاریف متفاوتی از غلوّ را در نظر داشته‌اند و در جامعه شیعی مفهوم غلوّ به حدی انبساط داشته که می‌توانسته‌اند هر عقیده‌ای را به غلوّ گونه بودن متهم کنند.

ج. دسته سوم از این تناقضات با بررسی آثار این متهمان مشخص می‌شود.

همانند اینکه محمد بن اورمه و محمد بن سنان و مفضل بن عمر که هر سه از متهمان به غلوّند، حلقه اتصال زنجیره‌ای هستند که روایتی در بطلان مربوبیت ائمه (علیهم‌السلام) نقل می‌کنند. (کلینی، 1365ش، ج 8، ص 231، ح 303) محمد بن اورمه نیز می‌گوید: «زمانی که متوکل امام هادی (علیه‌السلام) را به سعید حاجب سپرده بود تا ایشان را به قتل برساند، به سامرا رفتم.» سعید به من گفت: «می‌خواهی پروردگارت را ببینی؟» گفتم: «سبحان الله، پروردگارم را دیدگان درک نمی‌کند.» (راوندی، 1409ق، ج 1، ص 411)

این گونه موارد به راحتی اثبات می‌کند که این متهم غالی نیست، زیرا غالی چنین مطالبی را که حجتی علیه وی است، نقل نمی‌کند. علاوه بر اینکه از این روایات، عقیده

واقعی متهم بدون تحریف و تغییر مشخص می‌گردد. این موارد به آسانی اثبات می‌کند مفهوم غلو در جامعه شیعی، مفهومی متسع و بی‌ضابطه بوده است و حتی همین یک دلیل برای تشکیک در تمامی تضعیفات مبتنی بر غلو کافی است. در نتیجه روشن نبودن موازین غلو سبب گردیده تضعیفات اشتباه بسیاری نقل گردد. اکنون وظیفه عالمان شیعی است که با شناسایی این موارد، میراث حدیثی شیعه را از این اتهامات مبرا سازند.

جمع‌بندی

از جمع عوامل نام برده شده، برخی تأثیرات زمینه‌ای داشته و برخی در ترکیب با عوامل دیگر موجب بروز تضعیفات می‌شدند. بررسی این عوامل برای شناخت تضعیفات اشتباه راویان مورد نیاز است. داشتن این چهارچوبه ذهنی، سبب عدم اعتماد کلی به تضعیفات شده و تضعیفات را به عمل اجتهادی قابل نقدی، مبدل می‌سازد. با تکیه بر این نکات می‌توان در برخی موارد، این اشتباهات را شناسایی و در مواردی در صحت تضعیف وارده تشکیک کرد. اثبات وجود چنین عواملی سبب پیدایش نگرشی نو و بازیابی رویکردی فراموش شده خواهد شد. این رویکرد تلاش می‌کند ارتباط تضعیفات رجالی با مؤلفه‌های مؤثر بر بستر تاریخی نقل حدیث شیعه را برقرار کند. مرحوم کشی به عنوان دقیق‌ترین دانشمند رجالی، مبتکر و مطرح‌کننده این پیوندهاست.⁵



پی‌نوشت‌ها:

1. برای مطالعه بیشتر: پورنعمان، 1390، فصل سوم فرهنگ روایتگری شیعی، زیرفصل اول دقت راویان در تحمل احادیث، بخش هشتم مشایخ‌گزینی.
2. برای مطالعه بیشتر: همان، فصل سوم فرهنگ روایتگری شیعی.
3. توجه به نکته‌ای در بحث و جاده لازم است: وجاده یا یافتن کتب دیگران، به معنی پیدا کردن کتابی بی‌نام و نشان در کنج خرابه‌ها نیست، بلکه به معنی به دست آوردن کتاب استاد یا دوست پس از مرگ وی است. گاهی نیز راوی از استادی کتابی را دریافت می‌کرد و تا مدتی که او به استنساخ کتاب مشغول می‌شد، مرگ و یا عوامل دیگر بین این دو جدایی می‌انداخت و شاگرد نمی‌توانست کتاب را بر نگارنده آن قرائت کند. در این صورت، اجازه نقل حدیث را دریافت نکرده بود. تنها این حالت در دید راویان وجاده نام داشت. در دید کلی، به هر صورتی که راوی نمی‌توانست برای کتابی سماع یا قرائت یا

اجازه‌ای دریافت کند، آن کتاب زیر مجموعه و جاده قرار می‌گرفت، اما در همه این موارد، یقین به انتساب کتاب به مؤلف آن وجود داشت. هرگز راویان از کتب بی‌نام و نشان نقل نمی‌کردند و هیچ دلیلی بر نقل و جاده بدون شناخت نگارنده وجود ندارد.

4. ز.ک: همان، 1390، فصل سوم فرهنگ روایتگری شیعی، زیرفصل اول، بخش هشتم مشایخ‌گزینی و زیرفصل دوم، بخش سوم گزینش شاگردان.

5. برای مطالعه بیشتر: مقاله «روش‌شناسی رجال الکشی» از نگارنده.

منابع

1. قرآن کریم.
2. ابن بابویه، محمد بن علی؛ *الخصال*؛ ج 2، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، 1403ق.
3. _____؛ *من لا یحضره الفقیه*؛ ج 3، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی، 1413ق.
4. _____؛ *علل الشرائع*؛ ج 1، قم: مکتبه الداوری، 1385ش.
5. _____؛ *عیون اخبار الرضا*؛ بی‌جا: جهان، 1378ق.
6. ابن غضائری، احمد بن حسین؛ *رجال ابن الغضائری*؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، 1364ش.
7. ابوغالب زراری، احمد بن محمد؛ *رسالة أیر غالب الزراری*؛ ج 1، قم: مرکز البحوث و التحقیقات الاسلامیه، 1411ق.
8. پورنعمان، احسان؛ *بستر تاریخی نقل احادیث شیعه؛ پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشکده اصول‌الدین قم، تابستان 1390.*
9. حلی، حسن بن علی بن داود؛ *رجال ابن داود*؛ تهران: دانشگاه تهران، 1383ش.
10. حرّ عاملی، محمد بن حسن بن علی؛ *وسائل الشیعه*؛ ج 1، قم: مؤسسه آل‌البتیة الاحیاء التراث، 1409ق.
11. حلی، علامه حسن بن یوسف بن علی بن مطهر؛ *رجال الحلی*؛ قم: دار الذخائر، 1411ق.
12. خوبی، سید ابوالقاسم؛ *معجم رجال الحدیث*؛ قم: مرکز نشر آثار شیعه، 1410ق.
13. رضی، محمد بن حسین بن موسی؛ *تهج البلاغه* (للسبجی صالح)، فیض الاسلام، ج 1، قم: هجرت، 1414ق.
14. راوندی، قطب‌الدین؛ *النخراجه و الجرائح*؛ ج 1، قم: مؤسسه امام مهدی علیه السلام، 1409ق.
15. صفار، محمد بن حسن بن فروخ؛ *بصائر الدرجات*؛ ج 2، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، 1404ق.
16. طبرسی، احمد بن علی؛ *الاحتجاج*؛ مشهد: نشر مرتضی، 1403ق.
17. طوسی، محمد بن حسن؛ *رجال الطوسی*؛ نجف: انتشارات حیدریه، 1381ق.

248 □ دو فصلنامه حدیث پیژوهی، سال پنجم، شماره دهم، پاییز و زمستان 1392

18. _____؛ الفهرست؛ نجف: المكتبة المرتضوية، بی تا.
19. _____؛ تهذیب الأحكام؛ ج 4، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1365 ش.
20. قاسم پور، محسن؛ «بررسی تحلیلی تعبیر ناظر بر غلو و تقویض راویان در منابع رجال شیعه»؛ دو فصلنامه حدیث پیژوهی، سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان 1390.
21. کشی، محمد بن عمر بن عبدالعزیز؛ رجال کشی؛ مشهد: دانشگاه مشهد، 1348 ش.
22. کلینی، محمد بن یعقوب؛ الکافی؛ ج 4، تهران: دار الکتب الاسلامیه، 1365 ش.
23. مامقانی، عبدالله؛ مقباس الهدایه؛ محمدرضا مامقانی، ج 1، قم: دلیل ما، 1385 ش.
24. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ لبنان: مؤسسة الوفاء، 1404 ق.
25. مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور)، نرم افزار درایة النور، نسخه 1/2.
26. نجاشی، احمد بن علی؛ رجال النجاشی؛ قم: جامعه مدرسین، 1407 ق.
27. نوری، میرزا حسین؛ مستدرک الوسائل؛ ج 1، قم: مؤسسه آل البیت الاحیاء التراث، 1408 ق.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی